# پیام سبزاندیشان




فصل‌نامه فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو ـ دوره دوم، شماره ٤، زمستان ٩١

به نام خداوند جان و خرد


پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی ـ فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
دوره دوم شماره ٤ زمستان ۱۳۹۱
شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN 1728-6174
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱





**همکاران تحریریه‌ی این شماره:**

- رازمهر پرتو
- طیب چهری
- امید روحانیان
- حمزه شفیعی
- کیهان صیادپور
- سیمین عمرانی
- احمدرضا ممدوحی
- سعید نامی

گرافیک وحروفچینی: سبزاندیشان

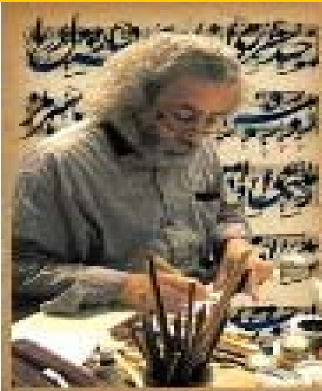


**نشانی‌ها:**

پایگاه اینترنتی: www.espero.ir
پست الکترونیک: info@espero.ir


## در این شماره می‌خوانید:

# سیاه‌مشق بهاری



**در بخش اسپرانتوی این شماره مطلبی درباره خوشنویسی ارائه شده است که به معرفی هنر خوشنویسی فارسی و یکی از خوشنویسان معاصر ایرانی، عبداله کیایی، پرداخته است. یک اسپرانتودان فرانسوی که به این هنر علاقه‌مند است مطالبی را درباره هنر خوشنویسی ایرانی گردآوری نموده و در یک سایت اینترنتی (به آدرس: www.persaskribarto.free.fr) به عموم اسپرانتودانان عرضه داشته است. در این سایت آثار آقای کیایی نیز معرفی گردیده است. برای آشنایی خوانندگان مجله با آقای کیایی، مطالعه مطلب زیر را که برگرفته از سایت اینترنتی "جدید آنلاین" است توصیه می‌کنیم.**

عبدالله کیایی بیست و چهار سال پیش از تهران روانه پاریس شد تا به مدرسه گرافیک برود و گرافیست شود. اما سرنوشت گویی خط دیگری برای او کشیده بود که امروز کیایی خطاط آتلیه‌ای در کوچه‌های تنگ سنت ژرمن پاریس است و از الفبای گوشه و کنار جهان وام می‌گیرد و



حروف و رنگ‌ها را در هم می‌آمیزد تا اثری خلق کند که شباهتی به هیچ چیز ندارد، مگر آثار عبدالله کیایی.

او در سال ۱۳۳۳ در تهران زاده شد. پدربزرگ کیایی یکی از دوستداران خوشنویسی بود که گه‌گاه به قصد سرگرمی قلم در دوات می‌زد و به قول کیایی: "پدربزرگ شیفته خوش‌نویسی بود، بدون این که خوشنویس حرفه‌ای باشد. افتادن من و اخوی در این دیگ از آن هنگام شروع شد. بعدتر رفتیم خدمت استاد امیرخانی بدون این که غرضی باشد که حرفه ای این کار را دنبال بکنیم. بعد یک دفعه به خودم آمدم و دیدم که دارم تدریس می کنم".

او از انجمن خوش‌نویسان ایران مدرک ممتاز گرفت و چندی در تهران به‌عنوان گرافیست با تلویزیون همکاری کرد و هم‌زمان در انجمن خوش‌نویسان درس داد. سرانجام به



هوای تحصیل در رشته گرافیک به فرانسه آمد. در دوران تحصیل کماکان



به تدریس خطاطی فارسی و عربی ادامه داد و هم‌زمان این عرصه را در لاتین، هندی و چینی آزمود.

سال ۱۳۷۰ کیایی به‌همراه گروهی از خطاطان، با هدف گستراندن و شناساندن این هنر، در پاریس انجمن خوش‌نویسی را بنیان گذاشت که سالانه هنرجویان بسیاری را می‌پرورد. اگرچه عمده اتفاقات زندگی هنری در آتلیه‌اش در ساختمان این انجمن روی می‌دهد، به‌سختی می‌شود



آثـار او را تنها به خطاطـی محـدود کرد؛ تابلوهایی که آمیـزش غریبی از نقاشی انتزاعی، خطاطی و گـرافـیک است.

خودش در این مورد می‌گوید: "نکته جالبی که در هنر مدرن وجود دارد، ایـن است که شما نشان بدهید کـه هـــر کسی می‌توانـد ایـن کار را بکند. امـا پشـت آن پنجاه سال بـدبـخـتـی و بیچارگی‌ست تا طرف به این‌جا بـرسد. همه چیز این سیاه‌مشق بر اساس اتفاق و حادثه رخ داده، امـا وقـتـی کسـی ذره‌بین‌اش را درمـی آورد و اثـر را می‌کاود، می‌بیند که همه چیز حساب شده‌است".



کیایی در تمام این سال‌ها همـه تلاش‌اش بر این بـوده که در کارش به "بداهه‌سرایی کودکانـه" برسد و به طور منظم، هرساله نتیجه این تلاش را بـه نمایش گذاشته است.

**منبع:**
http://www.jadidonline.com/story/253032011/frnk/kiai_calligrapher

**گردآوری اینترنتی: حمزه شفیعی**

# افزایش محبوبیت زبان بین‌المللی اسپرانتو به لطف اینترنت و رسانه‌های نوین



**در ۲۷ نوامبر ۲۰۱۲ مقاله‌ای در مسیـر معـرفـی و گسترش زبان اسپـرانتـو در سایت آلمانـی زبـان دویچه ولـه (Deutsch welle) درج گردید که ترجمه آن را در زیر می‌خوانید.**

زبان اسپرانتو در حدود ۱۲۵ سال پیش ابداع شد. امروز در سرتاسر جهان گویشورانی دارد. با وجود آن‌کـه طـی سـده‌ی گذشته سیاستمداران از گسترش آن جلوگیری کردند، اما امروزه به‌طرز فزاینده‌ای به محبوبیت آن افزوده می‌شود.

آمار دقیق اسپرانتودانان جهان مشـخـص نـیـســت. بـرآوردهـا نشـان می‌دهـد چیـزی بین یک و نـیـم تـا دو میلیون نفر در سراسر جهان به این زبان سخن مـی‌گـویـنـد، اکثریت این افـراد در اروپـا سـاکـن هستند، تنها در کشور آلمان در حـدود صدهزار نفر با این زبان "فراسـاخـتـه" آشنا هستند.



لودویـک لازارو زامـنـهـوف چشم‌پزشـک و لغت‌شنـاس اهـل بیالوستوک لهـسـتـان در اواخر قرن نوزدهم این زبان را ابداع کرد. اولین کتاب اسپرانتـو در سال ۱۸۸۷ به‌چاپ رسید. در آن زمان بیالیستوک بخشی از روسیه بزرگ بود و هدف از این کار زامنهوف، ایـجـاد پـلـی ارتباطی میان فرهنگ‌ها و ملل گوناگون و تبـلـیـغ صـلـح و نوعدوستی میان آن‌ها بود.

**موانع سیاسی**

اولریش لینز، مورخ و معاون اسبق مدیرکل انجمن جهانـی اسپرانتو معتقد است علت آن‌که پس از گذشت این‌همه سال اسپرانتو تنها چندصدهزار سخنگو دارد بیش‌تـر بـه مسـائـل سیاسی برمی‌گردد.

او می‌گویـــد: اسپرانتو به‌خصوص در آلمان نازی و اتحـاد جماهیر شـــوروی خطرناک و مخل منافع ملی به‌شمار می‌آمد. اعتقاد بر این بود که این زبان ارتباطات بین‌المللی را تسهـیـل می‌کند، و طبعا چنین چیزی در کشورها جرم محسوب می‌شد.

اگرچه علاقه‌مندان به اسپرانتو عقاید و انگیزه‌های گوناگونی داشتند، با این‌حال بیشترشان افراد آزاده، انسان‌دوست و مخالف ملی‌گرایی افراطی بودند. در نگاه آن‌ها اسپرانتو وسیله‌ای بود برای نزدیک ساختن ملل جهان.

این نگاه جهان‌شمول، توجه ایده‌ئولوژیست‌های بسیاری را به سمت و سوی اسپرانتو معطوف نمود، لیکن در پیچ و خم اتفاقات سیاسی قرن بیستم اسپرانتو شدیدا تضعیف گشت و بعد از اتمام جنگ دوم جهانی، زبان انگلیسی چنان ریشه دواند که دیگر اسپرانتو فرصت چندانی پیدا نکرد.

با این‌همه به‌نظر می‌رسد که در سال‌های اخیر اسپرانتو دوباره رو به گسترش است. یکی از دلایل آن پدیده اینترنت و گسترش ارتباطات بین‌المللی است. اسپرانتو می‌تواند به‌وسیله‌ای برای غلبه بر موانع زبانی در دوران مدرن تبدیل شود.

## تسهیل مسافرت‌های بین‌المللی

رونالد اشنل براساس تجارب شخصی‌اش معتقد است که اسپرانتو می‌تواند مسافرت‌های بین‌المللی را آسان‌تر کند. او سخنگوی یک انجمن اسپرانتو در شهر برلین با صد نفر عضو است. او می‌گوید که در منطقه زندگی‌اش حدود هزار نفر به این زبان تکلم می‌کنند.

اشنل در ادامه می‌گوید: سرویس مهمان‌نوازی رایگان مشابه با Coach Surfing از سال ۱۹۷۴ در دنیای اسپرانتو وجود داشته و بسیار هم مورد استفاده است. چیزی که اشنل به آن اشاره می‌کند وجود یک شبکه بین‌المللی از افرادی است که به‌صورت رایگان مسافران اسپرانتودان را در خانه‌های خود اسکان می‌دهند البته این سرویس لزوما منحصر به اسکان نیست. بسیاری از اوقات، میزبان شهر و نقاط دیدنی آن را نیز به مسافر میهمان نشان می‌دهد.

اشنل به دویچه وله می‌گوید که به هیچ‌عنوان نمی‌توانسته فرانسوی صحبت کند. با این حال به لطف اسپرانتو توانسته است به‌سرعت در این کشور دوستانی پیدا کند. امروزه او به این زبان نیز صحبت می‌کند.

## اعداد و ارقام بی‌اهمیت است

اشنل معتقد است کم‌تر بودن تعداد سخنگویان اسپرانتو به نسبت انگلیسی یا فرانسوی مساله مهمی نیست. مساله ارائه‌ی داوطلبانه ابزاری ارتباطی است که برای همه‌کس قابل استفاده باشد.

او می‌گوید اسپرانتو هم‌چنان کاربردهای عملی خود را نشان می‌دهد، چنان‌که حتی امروز در تبلیغات کالاهای مختلف کاربرد دارد. در حال حاضر انجمن اسپرانتوی برلین درنظر دارد پلاکاردهای تبلیغاتی اسپرانتو را روی دوچرخه‌های توزیع شده در سطح شهر نصب کند. در شهر ورشوی لهستان، سیستم به اشتراک‌گذاری دوچرخه‌ها که شامل ۱۱۰۰ عدد دوچرخه می‌شود Veturilo نام دارد. این واژه در اسپرانتو به‌معنای وسیله نقلیه است. از اسپرانتو به‌گونه‌ای موثر در بازاریابی استفاده می‌شود. بسیاری از هتل‌ها برای تاکید بر هویت بین‌المللی خود کلمه اسپرانتو را در ترکیب نام خودشان استفاده می‌کنند. نمی‌توان گفت که آیا چنین اتفاقاتی نتیجه مستقیم افزایش محبوبیت اسپرانتوست، اما آن‌چه که در حال حاضر مسلم است تعداد رو به افزایش اسپرانتودانان می‌باشد.

**منبع:**

http://www.dw.de/esperanto-language-gains-ground-in-internet-age/a-16404951

**بازگردان: امید روحانیان**




ادامه ماجرا:

قسمت ٦

بعداز ظهر در استانبول گردش می‌کنیم. وقتی مشکل آدم حل می‌شود، چشم‌اش همه‌چیز را بهتر می‌بیند. کنار ساحل می‌رویم، ماهیگیرها آن‌جا جمع شده‌اند و تلاش می‌کنند ماهی‌ای را بیرون بکشند. چه ملالت و کسالت وحشتناکی است این ماهیگیری!

در نزدیکی تنگه بسفر چند زوج ماشین‌هایشان را بدون این‌که از آن پیاده شوند پارک می‌کنند و از همان‌جا به دریا خیره می‌شوند. سیگار می‌کشند و چای می‌خورند. یک پیش‌خدمت از کنار پنجره‌ی این اتومبیل‌ها می‌گذرد و چای و سیگار و نوشیدنی سرو می‌کند. آب سبز و پاک دریا آرام آرام طلایی‌رنگ می‌شود. کشتی‌ها از چپ و راست برای بهره‌بردن از آخرین لحظه‌های روشنایی روز دیوانه‌بازی درمی‌آورند. لحن فلز فام آن‌ها بر گلدسته آن‌سوی ساحل منعکس می‌شود. این هم از خورشید که فرو می‌رود و تنگه‌ی بسفر شب را می‌بیند.

### جاده ابریشم

***در پایان قرن نوزدهم، یک جغرافی‌دان آلمانی به نام فردیناند فون ریختوفن نام مشترکی شامل تمام راه‌هایی که کم‌کم به خاطر مبادلات تجاری بین شرق و غرب ایجاد می‌شدند، ابداع نمود و از آن زمان یعنی در سال یکم قبل از دوره‌ی ما، پارت‌ها ابریشم را به رومی‌ها پیشنهاد کردند. این پیشنهاد کاملا با خوش‌اقبالی و موفقیت همراه شد. امروز همه آن را بی‌چون و چرا برای جاده‌ای که از استانبول به شیئیان (در چین) می‌رود به کار می‌برند. خطوط اصلی راه‌ها و نقشه آن‌ها بر مبنای مشکلات حوزه آن‌ها در هر لحظه کشیده شده است. ضرورت داشت تا حد ممکن از بیابان‌های بی‌رحم، سر به فلک کشیده ترین کوهستان‌ها در دنیا، رودهای وحشی درنده خو، درگیری‌ها و باندهای تبهکار و سارقین و اوباش اجتناب کرد. در حقیقت از هر شهر بااهمیتی راهی وجود داشت. موضوع راجع به زمانی است که، کاروان‌های شتر و تاجران تقریبا حدود ۳ سال برای کل سفرشان به وقت نیاز داشتند***

***ابریشم تنها کالایی نبود که حمل و نقل می‌شد، هرچند البته باارزش‌ترین‌اش بود. فرهنگ مبتکر چین توانست کالاها و اجناس و بسیاری چیزهای دوست‌داشتنی و شاید هم ناشناخته‌ای را به غرب بشناساند، مثل انواع ادویه‌جات، کاغذ، چینی، شیشه، پودر و پنبه.***

***لیکن در این جاده چیزهای دیگری نیز به راه افتاد از جمله شناخت و آگاهی؛ در سرتاسر این مسیر فرهنگ‌ها، مذاهب، زبان‌ها و شیوه‌های گوناگون زندگی گسترش و توسعه یافت. آن دسته از اصلی‌ترین مذاهبی که در آسیا بودند از طریق این جاده به مناطق دوردست راه یافت. پس از شکست آیین مانوی، مذهب نسطوری که از فرقه‌های آیین مسیحیت است و ادیان زرتشتی، بودا، و اسلام ابتدا در چین و سپس در کل آسیای مرکزی به نتایج رضایت‌بخشی دست یافتند.***

***اولین مسیر به سوی جهانی‌شدن***

*به ۲۱۰۰ سال پیش در مبادلات بازرگانی بین روم و چین باز می‌گردد. از نظر عرض و پهنا جاده‌ای تنگ و باریک اما از حیث مسافت طولانی و از بابت داشته‌ها بسیار غنی بود. جالب است که، جاده ابریشم باعث به‌وجود آمدن دومین مسیر بزرگ دنیای تجارت شد: امپراطوری مقتدر عثمانی آن را بلوکه کرد، و این قضیه کریستف کلمب را ترغیب نمود تا در صدد جستجوی راه دیگری به سوی هند از مسیر اقیانوس اطلس برآید. چه چیزهایی در تاریخ اتفاق می‌افتد، مگه نه؟*

*ابریشم*

*چطور خلاقیت چینی توانست یک پروانه زشت را در دنیا شهره خاص کند و از ماده لزج بدن کرم این پروانه پارچه‌ای ببافد که از خود طلا هم باارزش‌تر باشد؟*

*صنعت تولید مستلزم صبر و شکیبایی است: بیش‌تر از ۳۰۰ تخم پروانه را در گرما نگه‌داری می‌کنند. وقتی حشره‌های نوزاد متولد شدند، بعد با برگ توت سفید تغذیه می‌شوند و پنج بار در روز باید محل دفع فضولات آن‌ها را تمیز کنند. سپس وقتی آن‌ها پیله تنیدند، مرحله آماده‌سازی شروع می‌شود، و لازم است که در مورد یک لحظه صحیح و کاملا دقیق توجه خاصی مبذول داشت تا مرحله حلقه‌پیچی انجام شود، قطعا قبل از آن‌که شفیره پروانه شود پیله‌ها را خواهند شکست تا آن را بیرون بیاورند. به کمک بخار آب جوش و جاروی کوچک مخصوصی نقطه انتهایی نخ را جستجو می‌کنند، چند تا از آن‌ها را یک تا کرده و به دور ماسوره می‌پیچند. بعدا آن‌ها را کلاف می‌کنند و برای بافتن آماده می‌سازند.*

*آن‌چه نتیجه می‌دهد پارچه‌ای بی‌بدیل است، درخشان و شفاف ولی محکم‌تر از پشم، نازک و ظریف اما گرم، لطیف برای نوازش و براق مثل فلز. رومی‌ها برای آن قیمت طلا را می‌پرداختند و دیوانه‌وار این پارچه در دنیای مد قرار گرفت تا جایی‌که امپراطوران چون دست بیش از حد از آن بیرون می‌آمد استفاده از آن را برای مردان ممنوع کردند. خیلی‌ها معتقد بودند، که ابریشم به جریان سقوط و زوال امپراطور دامن می‌زند. در عرصه مسایل اخلاقی نیز ابریشم جایگاه موفقی پیدا کرد، و خود سنکا Senka (فیلسوف و تراژدی نویس رومی که مربی نرون امپراطور روم بود) این‌گونه گلایه می‌کند: "من لباس ابریشمین را دیدم، البته اگر بتوان نام لباسی را که پارچه‌اش چیزی و نه حتی لایه‌ای برای پوشش و حفاظت بدن ندارد، لباس گذاشت. زنان خود با پوشیدن آن قضاوت خواهند کرد که بی‌هیچ تاییدی نمی‌توانند بگویند که برهنه نیستند. آن را از کشورهای گمنامی که ما را غارت می‌کنند وارد می‌کنیم و در ازای آن بهای گزافی می‌پردازیم تا آن‌که زنان ما خود را بیش‌تر از اتاق‌هایشان و حتی در برابر عشاق خود در جامعه نشان دهند".*

*سپس اعراب آن را در کل منطقه مدیترانه گسترش دادند. از والنسیا به کاتالونیا رسید و تولید آن از قرن ۱۵ آغاز شد. دو نفر از مهم‌ترین صنعت‌گرایان ابریشم بافی در کشور ما Leleida و Tortosa بودند.*

برای شام رستوران اورینت اکسپرس را انتخاب می‌کنیم که رستورانی دلنشین است، که تقلیدی از دوران تاریخی دیگری دارد، و از بازدیدکنندگان درست مثل مسافران یکصدسال قبل پذیرایی می‌کند و مسافران قطارهای معروف را نیز پذیرش می‌دهد. دیوارها، لامپ‌های سقف، عکس‌های مربوط به همان زمان‌های قدیم، پیشخدمت‌ها و گارسون‌ها، غذاهایی که به سبک سنتی پخته شده‌اند، تنهایی، تصویر یک مرد روحانی که دعا می‌کند، حوض و فواره‌های آب‌افشان در برابر دیدگان ما. کلا اعجاب‌آور است. از خودمان و با چند خانم استرالیایی که آن‌ها هم دارند آن‌جا غذا می‌خورند و با هم گپ می‌زنند عکس می‌گیریم. ما راجع به سفر خودمان برایشان توضیح می‌دهیم.

ـ اوووه، تبریک!

برای آن‌که به آن سوی اقیانوس آرام برویم می‌گوییم احتمالا از استرالیا عبور خواهیم کرد و آن‌ها توضیح می‌دهند که برای گذر از استرالیا به قطار و به مدت چهار روز احتیاج خواهیم داشت. آن‌ها هنوز درست نفهمیده‌اند که ما می‌خواهیم دور دنیا مسافرت کنیم، نه این‌که از میان چهار قاره عبور کنیم.

در بازگشت به هتل از مسجد

سلطان احمد یا مسجد آبی عکس می‌گیریم، مناره شش‌گانه نوک سورنی آن بر فراز باغچه‌های اطراف نور می‌پاشد. رستوران‌های توی پارک همگی پر است از آدم، و قطار سریع السیر مشرق Orienta Ekspreso را خالی می‌بینی. این‌ها موضوعات این شهر متمدن است.

ما اکنون در دروازه آسیا ایستاده‌ایم، از مشرق و از سرتاسر جاده ابریشم به این‌جا جنس می‌رسد. این شهر در میان فرهنگ‌ها، با یک گردنه‌ی آبی که قاره‌ها را از هم جدا می‌کند و دریایی دلفریب واقع شده است، و به گونه‌ای بدلی و ثانوی یک نقطه استراتژیکی محسوب می‌شود. رومی‌ها استانبول را به عنوان پایتخت امپراطوری شرقی خود انتخاب کردند تا بر بازار تجارت کنترل داشته و ریاست کنند. پدربزرگ مارکو پولو تقریبا به طور دائم در این شهر اقامت داشت و آن را پایگاه پسران و نوه‌هایش قرار داد. استانبول درخشش پرشکوه و جلالش را مدیون امپراطوری عثمانی است چون آن‌ها این شهر را به عنوان پایتخت پذیرفتند، و مثل همه‌ی امپراطوری‌ها جاهای دیگر را غارت و چپاول کردند و این شهر را با بناهای گران‌قیمت زیبا ساختند. در زمان حاضر استانبول هنوز به عنوان مرکز تجاری آسیای غربی و اروپای شرقی باقی مانده است: مرتبا از آذربایجان، ایران، بلغارستان و رومانی و غیره برای خرید به این‌جا می‌آیند.

اما شهر از فقدان توازن اقتصادی رنج می‌برد، که امری متداول در کشورهای به اصطلاح جهان سومی است ـ ولی ما در اروپا موفق شده‌ایم آن را حل کنیم ـ و باعث شده است که تمام خانواده‌ها از زادگاه خود به شهر مهاجرت کنند. بنا به گفته‌ها، هر ساله پانصد هزار نفر به استانبول می‌آیند و هر ساله هزار خیابان جدید احداث و اضافه می‌شود. یک پنجم کل جمعیت کشور در این شهر مستقر هستند، که در ارتباط با تفاوت فاحش تراکم جمعیت مسئله‌برانگیز است.

### رستوران Orienta Ekspreso

***Orienta Ekspreso نام خود را مدیون خط آهنی است که استانبول را به پاریس گره زد و باعث شد که این‌جا ساخته شود. به داشتن مشتریان و مسافران ثروتمند تدریجا عادت کرده است، آن‌هایی که با همین قطار به این رستوران می‌آیند و امروزه تجمل و لوکس‌گرایی را تماما حفظ کرده است.***

***رستوران ایستگاه اختصاصی بسیار زیبایی دارد که بدون سرمایه‌گذاری عمومی قابل استفاده نمی‌باشد. درهای مرتفع و بلند از خارج به رنگ ماهوتی و از داخل سفید، فرش پهن شده بر روی زمین، دیوارهای روشن که تصاویر فیلم "کشتار در اورینت اکسپرس" بر روی آن‌ها آویزان است، و چیزهای عتیقه دیگر به مشتریان خوش‌آمد می‌گویند. میزهای گرد و صندلی‌های دسته‌دار اطراف آن‌ها پراکنده چیده شده‌اند. از آن‌سوی پنجره‌های اهرمی با شیشه‌های مناسب، کلیسای اسقفی، ممتاز و برجسته دیده می‌شود و آدم می‌تواند تراس‌هایی را از هردو طرف که یکی در مشرق خیابان و دیگری مشرف به ایستگاه قطار است ملاحظه کند. تیرهای فرفورژه از پشت بام حفاظت می‌کنند، وسط این تیرها لامپ بزرگی آویزان است که سقف خاکستری را روشن می‌کند و باعث می‌شود تابش‌های نور سایه‌دار شوندو فضای دلنشین و باعطوفتی به محیط می‌بخشد. تابش نور شمع در وسط هر میز این احساس را قوی‌تر می‌کند. چشمه‌ی در حال فوران بر سر این فضای به هم آمده تاج می‌زند.***

### ساعت لعنتی

### روز ششم

صدای سوت از روی میز شنیده می‌شود. زنگ ساعت ۶ صبح است و ما باید زودتر از رخت‌خواب بیرون بیاییم تا بتوانیم کمی استانبول را بگردیم و چندتا عکس بیندازیم.

بیرون می‌آییم و با یکی از قطارهایی که از شهر به سوی تنگه بسفر می‌رود مواجه می‌شویم. سر ساعت ۷ صبح بیش‌تر از ۱۰ میلیون ساکنان استانبول انجام کارهای روزانه خود را آغاز می‌کنند، به‌خصوص برای این‌که چیزی بخرند یا بفروشند.

کنار دریا ماهیگیرها روی پل مجهزی با قایق‌هایشان جمع می‌شوند. امروز به نظر می‌رسد که روز خوش شانسی باشد، و سطل‌ها همین‌طور بیش‌تر و بیش‌تر از ماهی مرده‌هایی که در هوای خارج از آب غرق می‌شوند پر می‌گردد. برای اولین بار است که ما ناظر یک ماهیگیری موفق هستیم.

از سرتاسر پل عبور می‌کنیم و عکس می‌گیریم. ما در راه معروف‌ترین شهر ابنیه‌های تاریخی یعنی "توپ‌اکی" مسجد آبی، هستیم. کفش‌ها را درمی‌آوریم و داخل یکی از کیسه‌هایی که در قسمت ورودی قرار دارد

می‌گذاریم. ما در یک قلمرو اسلامی پا گذاشته‌ایم و به انجام و مراعات اصولی که در این مکان و برای این دین رعایت می‌شود اهمیت قائل می‌شویم: همه بدون کفش و زنان با سر پوشیده. پاسه پارتو در رمان ژول ورن، به داخل یک معبد هندی رفت تا از آن بازدید کند بدون توجه به این‌که باید کفش‌هایش را دربیاورد و این واقعیت که غربی‌ها اجازه ندارند از معبد بازدید کنند و خلاصه این‌که این بی‌دقتی به قیمت از دست دادن کفش‌ها و نوش‌جان کردن کتک جانانه‌ای از طرف روحانیان معبد تمام شد. و، به غیر از این، این مساله منجر به یک ضد امتیاز برای سفر شد چون پلیسی به نام فوکس به دنبال فیلیس فوگ که به او در سرقت از بانکی در انگلستان مظنون بود بهانه‌ای گیر آورد و توانست او را دستگیر کند.

در خیابان‌ها قدم می‌زنیم و در جستجوی یک چهره، خبر یا مکانی برای عکس‌گرفتن از آن هستیم. در طول این وقت کمی که در اختیار داریم، سعی می‌کنیم از دیدنی‌های شهر چکیده‌ای برداشت کنیم، شهری که ۱۰ روز هم برای این‌که بتوان همه‌چیز آن را دید کافی نیست.

آخرین نگاهمان را به بازار بزرگ می‌اندازیم: شاید در صبح یک کم فرق داشته باشد. ولی نه، همه چیز عین دیروز است. امروز، همه با آرامش و سبک‌بال به دوربین اسلاید ما نگاه می‌کنند حتی یکی هم پیشنهاد خرید می‌دهد. شاید داد و ستد خوبی باشد که چیزهایی را با خود داشته باشیم و در راه آن‌ها را بفروشیم.

سر ساعت ۲ بعد از ظهر آماده هستیم تا سوار اتوبوس شویم، اما تا ساعت ۳ ماشین نمی‌آید. گرما قابل‌تحمل نیست. سعی می‌کنیم به جوری وقت بگذرونیم به این امید که هر لحظه ممکن است اتوبوس برسد. بالاخره مینی بوسی از راه می‌رسد و ما و چمدان‌ها را در داخل خود با گرمایی خفه کننده بار می‌کند. در ایستگاه اتوبوس هم ملاحظه می‌شود، که استانبول شهر تجارت است. ساک‌های بزرگ الیافی دور و بر راننده روی هم انباشته شده و نمی‌دانند که آن‌ها را کجا جا بدهند. چند نفر بالاخره تصمیم گرفتند صندلی‌ها را از هم باز کنند تا جا باز شود. از وضعی که داشتیم تا حد زیادی خلاص شدیم. آخیش!

عازم ارمنستان بزرگ می‌شویم. مارکو پولو این‌جا را این‌گونه نامید. جایی که فواره‌های زیادی هست و از آن‌ها روغنی سیاه رنگ فوران می‌کند و آدم‌ها برای درمان از آن استفاده می‌کنند:

*"فواره‌ای یافت می‌شود که از آن مشروب بوداری شبیه روغن فوران می‌کند، خیلی زیاد، در حجمی وسیع، تا جایی که هر بار ۱۰۰ تا کشتی همزمان می‌توانند شارژ شوند؛ برای خوردن مناسب نیست ولی به درد سوزاندن می‌خورد، برای افرادی هم که خارشک دارند خوب است که روی پوست مالیده شود. برای حیوانات به‌خصوص شتر هم استفاده می‌کنند چون ضد کهیر و زخم است. از مناطق دوردست برای گرفتن این روغن می‌آیند و تمام اقلیم مجاور غیر از این روغن برای سوزاندن و گرما از چیز دیگری استفاده نمی‌کنند".*

مارکو پولو یا رستیچللو Rustichello شاید در مورد ۱۰۰ تا کشتی یک مقدار اغراق کرده باشند و به‌خوبی می‌توان فهمید که آن روغن سیاه نفت است. درمان و معالجه با نفت سنتی است که به دوران ما رسیده است. پدر زلت، همان جوان بوداپستی حکایت می‌کرد، که در سن نوجوانی، زخم تبر خورده بود و او را با همین روش معالجه کردند. مارکو پولو چطور می‌توانست تصور کند که روغنی که برای درمان خارشک به‌کار می‌برند، دنیا را به جایی خواهد برد که مستقیم یا غیرمستقیم، باعث جنگ‌های فراوانی در قرن ۲۰ یا شاید هم ۲۱ ام شود؟

استانبول را با احساس تلخی ترک می‌کنیم چون نشد که زمان مناسبی برای بازدید از آن اختصاص دهیم. شاید از حالا به بعد، این برای سفر ما مسئله‌ی اصلی باشد که وقت کافی برای همه‌چیز وجود نداشته باشد.




۹
9

# آینده زبان‌های بومی

لیندسی وایلی
بازگردان: طیب چهری



**لیندسی جی . وایلی استاد زبانشناسی و علوم کلاسیک در کالج دارتموث و در حال حاضر صاحب منصب کرسی استادی در زبان شناسی و علوم شناختی، و مطالعات میان رشته‌ای و بین المللی است. این بخش گزیده‌ای از مقاله این استاد زبان‌شناس است. (متن کامل و ارجاع به منابع با ارسال ایمیل به آدرس info@espero.ir در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.)**

## مقدمه

ما در میانه راه تغییرات بزرگ فرهنگی و زبانی هستیم که جهت این تغییرات از تنوع به سوی همگونی می باشد. به نظر می رسد که چنین تغییراتی بی‌سابقه نیست. از عوارض این همگونی کاهش تعداد زبان هاست. "به‌عنوان مثال تخمین زده می‌شود که در قرن آینده به طور متوسط هر دو هفته شاهد از بین رفتن یک زبان خواهیم بود." کاهش در تعداد کلی زبان ها (و احتمالاً فرهنگ ها) تنها در گذر از چندین نسل قابل تشخیص خواهد بود و زبان شناسانی چون فرانس بوآس (Frans Boas) و ادوارد ساپیر (Edward Sapir) به آن پرداخته‌اند.

در این مقاله سعی می‌شود دلایل از بین‌رفتن زبان، تاثیرات آن بر ساختار و قواعد زبان و هم بر هویت خود افراد مورد بحث قرار گیرد. مطالعات نشان‌دهنده رابطه نابودی زبان‌ها با تنوع زیستی است. (متن کامل مقاله و ارجاع به منابع با ارسال ایمیل به info@espero.ir قابل دریافت برای علاقه مندان خواهد بود.)

## زبان در معرض خطر

حتی یک بررسی سریع از آثار مربوط به زبان‌های در معرض خطر، چه در روزنامه های معتبر و چه در آثار تحقیقی، آماری درباره حیات زبان ها ارائه می دهد که در اکثر موارد صدق می کند. احتمال دارد که ۵۰ الی ۹۰ درصد زبان‌ها در ۲۰۰ سال آینده از بین بروند و در این جا این عبارت معروف وجود دارد: "پیش‌بینی می‌شود که در حدود نیمی از شش هزار زبان زنده دنیا در آخر این قرن خاموش خواهند شد. و ۸۰ الی ۹۰ در صد از این زبان‌ها تا ۲۰۰ سال آینده یکی پس از دیگری از بین خواهند رفت." (مجله بین‌المللی نیوزویک، ۱۹ ژوئن سال ۲۰۰۰). آمار مذکور حاصل تحقیقات یکی از زبان‌شناسان بزرگ به نام مایکل کراوس (Michael Kruss) می‌باشد.

کراوس حیات زبان ها را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱- **زبان های خاموش** (Extinct languages): آن هایی هستند که دیگر به آن زبان‌ها صحبت نمی‌شود.

۲- **زبان‌های در حال مرگ** (Moribund languages): (در حدود ۳۰۰۰ زبان) آن هایی هستند که دیگر توسط بچه ها به عنوان زبان مادری صحبت نمی‌شود.

۳- **زبان‌های ایمن** (Safe languages): (در حدود۶۰۰ زبان) آن هایی که برای زمان نامحدودی در آینده مورد صحبت قرار می گیرند که این امر به تعداد زیاد سخن گویان یا حمایت‌های رسمی دولت بستگی دارد.

۴- **زبان‌های در حال خطر**: (در حدود۲۴۰۰ زبان) زبان‌هایی‌که جدای از سه دسته دیگر بوده و اگر شرایط فعلی ادامه یابد دیگر در قرن آینده توسط

بچه ها مورد استفاده قرار نخواهند گرفت. این زبان‌ها به زبان‌های در حال مرگ تبدیل شده و به جز در موارد استثنایی در بقیه موارد خاموش خواهند شد.

بر این اساس دامنه زبان های در حال نابودی به حدود ۵۰ الی ۹۰ درصد می‌رسد. زبان‌های در حال مرگ (۵۰٪) از آن جا که دیگر منتقل نمی شوند محکوم به فنا بوده و در حال زوال می باشند. با اضافه کردن زبان های در حال خطر (در حدود ۴۰٪ زبان های دنیا) می توان مبنای نتایج نگران کننده کراوس را دید. بنابراین من آمارهای مذکور را به‌عنوان محاسباتی معقول و منطقی می‌بینم و با توجه به اتفاقاتی که در قرن آینده می‌افتد می‌توان نابودی و فنای ۹۰٪ زبان‌های بشری را مشاهده کرد.

برای اهداف کنونی دو مخالفت اساسی در رابطه با نتیجه‌گیری مطرح می شود. اول این که اگرچه تعریف بدبینانه کراوس از "زبان در حال خطر" ــ یعنی زبانی که ایمن نبوده و در حال مرگ نیز نباشد ــ به خودی خود مشکل آفرین نیست اما حداقل درک منسجمی از آن‌چه که برای این زبان‌ها می‌خواهد اتفاق بیافتد ارائه می دهدکه اگر گمراه‌کننده نباشد قابل بحث است. به‌عنوان مثال شوشونی زبانی آزتکی ـ یوتایی در ایالات متحده است و فوی زبانی پاپوآیی اهالی گینه پاپوآ می‌باشد. این دو زبان به‌سختی ۲۵۰۰ سخن‌گو دارند و طبق طبقه‌بندی کراوس تحت عنوان زبان های در حال خطر قرار می گیرند. اما آن چه زبان شوشونی را تهدید می‌کند دلایل تاریخی و فرهنگی است ولی آن‌چه زبان فویی را تهدید می‌کند بیماری یا فاجعه محیطی است که می‌تواند جمعیت سخن‌گویان را از بین برده و یا منجر به مهاجرت آن‌ها شود. بنابراین، پیش‌بینی صحیح درباره فقدان زبانی مستلزم ارتباط ظریف با زبان های در معرض خطر می باشد. مسلماً این رویه‌ای است که توسط دیگر زبان شناسان به کار گرفته می شود. دومین مخالفت درباره آمارهای کراوس، درباره پیش بینی قابل اعتبار آینده زبان های مورد استفاده این است که احتمالاً تخمین او درباره زبان های در حال زوال (۵۰٪) بیش از حد بوده است. ۵۰٪ از زبان های رایج دنیا به اندازه کافی اعتبار دارند تا بتوان مجوز ترجمه کتاب مقدس را برایشان در نظر گرفت، ۱۰٪ به اندازه کافی اعتبار ندارند و ۴۰٪ باقی مانده را به‌خاطر کمبود اطلاعات نمی توان در این دسته‌بندی قرار داد. مترجمان قومی تصدیق می کنند که ۲۰٪ زبان‌های دنیا هم اکنون در حال مرگ می‌باشند.

صاحب نظران (که متاسفانه اسم آن ها را ذکر نکرده است) به رقمی بالاتر از ۵۰٪ رسیده اند. در ضمن کراوس ادعا می‌کند که شرایط شناخته شده ای که منجر به مرگ و زوال فراوان زبان ها می شود در کشورهایی قرار دارد که دارای بالاترین سطح تنوع زبانی می باشند. اگرچه این ادعای او آشکار و مشخص نیست، اما منطق نهفته در آن از آن‌جا مشخص می‌شود که زوال و انحطاط زبان ها در بخش‌های مورد مطالعه قرار گرفته دنیا، بیش از ۹۰٪ می باشد. این بخش ها عبارتند از: آمریکای شمالی، استرالیا و بخش‌های شمالی شوروی سابق. با این حساب، انحطاط زبانی در دیگر مناطق دارای تنوع زبانی بالا احتمالاً ۹۰٪ می‌باشد. بنابراین بسیاری از زبان های ناشناخته در قوم‌شناسی شاید در حال مرگ می‌باشند، و ممکن است برخی از لحاظ قومی قابل اعتبار باشند. اگر چنین باشد، رقم ۵۰٪ برای تعیین سطح مرگ و زوال زبان‌های دنیا منطقی خواهد بود. در این جا به اسامی پنج کشور اشاره می شود که در مرزهای خود دارای بیش ترین زبان های مورد استفاده می باشند. طبق نظر کراوس، این کشورها عبارتند از: پاپوآ گینه نو (۸۵۰ زبان)، اندونزی (۶۷۰ زبان)، نیجریه (۴۱۰ زبان)، هند (۳۸۰ زبان) و کامرون (۲۷۰ زبان). در مجموع زبان های این پنج کشور تقریباً ۴۳٪ از زبان‌های رایج دنیا را تشکیل می دهند. اگرچه این کشورها همگی تا حدی مستعمره بوده اند، اما برخلاف کشورهایی چون آمریکا، استرالیا و روسیه، اکثریت جمعیت استعمارگر سرانجام آنجا را ترک کرده و جمعیت بومی باقی مانده است. در نتیجه، زبان های استعماری این کشورها تهدید عمده ای برای زبان های در معرض خطر نیست. در واقع به‌سختی می توان گفت که علت زوال و نابودی زبان‌های در حال مرگ به‌خاطر گسترش زبان های استعماری (به عنوان مثال انگلیسی در هند و نیجریه و فرانسه در کامرون) می‌باشد، بلکه الگوهای نوعی در این کشورها به این صورت است که زبان‌های بومی که در سطحی گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرند بزرگ‌ترین تهدید فوری برای زبانهای کوچک‌تر می‌باشند.

برای حفظ و بقای زبان‌ها می‌توان به عواملی اشاره داشت که برخی از آن‌ها عبارت است از:

## برنامه های احیاء و ابقا

اخیراً برنامه‌هایی برای حفظ

زبان‌های در معرض تهدید طراحی شده که برای اهدافی چون توسعه آموزش شناور، توسعه واژگان و اصطلاحات استاندارد و گسترش زمینه‌های اجتماعی برای صحبت به زبانی خاص می‌باشد. علاقه مجدد برای تکلم به زبان هایی چون موهاک، ولزی، آینو نویدبخش موثربودن برنامه ریزی برای احیاء زبان های در حال خطر یا در معرض خاموشی بوده است.

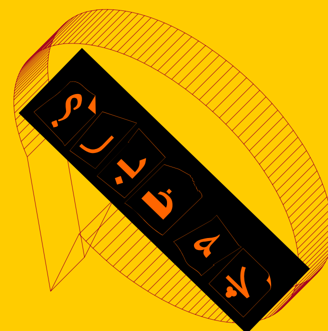
## عصر اطلاعات و تکنولوژی

تکنولوژی عصر اطلاعات، امکانات جالبی را برای حمایت از زبان های در معرض خطر و در حال ناپدید شدن ارائه می‌دهد. هم‌اکنون توان بالقوه‌ای برای تولید مواد آموزشی محلی وجود دارد، وب سایت‌ها وقف ترویج زبان های در معرض خطر شده‌اند. ارتباط های تلفنی و رایانه ای جوامع زبانی در نقاط دور افتاده را با یکدیگر مرتبط می سازد، و الی آخر. در تمام این مکان ها توانایی عملی برای ترویج استفاده از زبان بیش تر در دست جوامع محلی است و کم تر در اختیار قدرتهای ملی و منطقه‌ای است. به هر حال، تاثیر عصر اطلاعات می‌تواند خیلی ببیش‌تر از این مهیج باشد. همان‌طور که جغرافیا ارزش کم‌تری می‌یابد.

## نظم جدید جهانی

جهانی سازی با فشار برای همگون سازی اقتصادی می تواند باعث گسترش همگون‌سازی فرهنگی و زبانی شود که این امر منجر به نابودی برخی زبان‌ها می‌شود مگر این‌که در تقابل با متغیرهای دیگری مانند مباهات به تفاوت‌های فرهنگی خویش قرار بگیرد. مربیان، فعالان و اعضای جوامع اقلیت موضوع رابطه بین زبان، فرهنگ و محیط را مطرح کرده و اشاره می کنند که هم تنوع زبانی و هم تنوع نوع بشر در نزدیکی خط استوا به بیش ترین میزان خود می رسد و با دور شدن از خط استوا این تنوع کم تر می شود. هرچند تمام تحقیقات همبستگی قوی بین تنوع زیستی و زبانی را تایید نمی کنند. نکته مثبت در نظم جدید جهانی، تلاش ها برای کسب حقوق سیاسی بومی به ویژه ویژه حقوق آموزشی زبان در حفظ و احیای زبان‌ها نقشی تعیین‌کننده ایفا می کند.







## گوگل: تبلیغ زبان اسپرانتو ... بدون اسپرانتودانان!

**برخی، آن را "انبوه‌ترین تبلیغ و تشویق در تمام تاریخ" نامیدند. در حالی‌که، نه به فعالیّت‌های سازمانی اسپرانتیستی مربوط بود، و نه نیازی به چاپ آگهی‌های بی‌شمار و هزینه‌ی هزاران یورویی داشت. تنها اتّفاقی شایسته، مختصری برنامه‌ریزی و مساعدت مؤسسه‌ای کمی بزرگ‌تر، کفایت می‌کرد. به همین خاطر، در پانزدهم دسامبر سال ۲۰۰۹؛ تقریباً دو میلیون نفر از مردم سراسر جهان، به‌خاطر اشتیاق و کنجکاوی شخصی‌شان، اطّلاعاتی را درباره‌ی زامنهوف و زبان اسپرانتو [در اینترنت] جستجو کردند. گفتنی است نتیجه‌ی خارق العاده‌ی به‌دست آمده از "روز زامنهوف" امسال (۲۰۱۲)؛ بیش از همه مدیون اتّفاقی منحصر به فرد است: هویدا شدن پرچم زبان اسپرانتو، در صفحه ی اصلی مشهورترین جستجوگر اینترنتی؛ "گوگل". به مناسبت بزرگداشت صد و پنجاهمین سالگرد زادروز زامنهوف؛ گوگل، زبان اسپرانتو را به صورت رایگان تبلیغ کرد.**

**دنیس هوانگ، آمریکایی ـ کره ایِ سی ساله، شاید مشهورترین هنرمند ناشناس در جهان است. وی، به عنوان مدیر اصلی شبکه در شرکت "گوگل"، علامت‌های مخصوصی را طرّاحی می کند که این**



دنیس هوآنگ

جستجوگر در مناسبت‌های خاص نشان می دهد. گوگل، با تعدیل حروفِ رنگارنگِ علامت تجاری خود، معمولاً به وسیله‌ی جایگزین‌کردن تعدادی از حروف [علائم] خود و با طرح‌های شبیه و مربوط به موضوعِ [مورد بحث]، روزهای یادبود و سالگردهای انتخاب شده را محترم می دارد. نشان و علامت جدید، بعداً، در روز مربوطه، به‌جای نشان معمول و همیشگی ظاهر می‌شود و به آسانی توجّه کاربران را [به خود] جلب می‌کند.

به این خاطر دنیس چند نوبت در سال، به همراه گروه کوچکی از اعضای گوگل برای تصمیم‌گیری در مورد این‌که چه مناسبت‌هایی را باید به وسیله‌ی نشان تجاری این شرکت بزرگ ارائه کنند، گرد هم می‌آیند. از سال ۱۹۹۸، شمار این مناسبت‌ها، به بیش از ۷۰۰ مورد می‌رسد. با بردن نشانگر ماوس بر روی نشان تجاری، شخص کنجکاو می‌تواند به معنی آن پی ببرد، و با کلیک‌کردن بر روی آن، به جستجوگر گوگل وصل شود که امکان اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی این موضوع را فراهم می‌کند. خیلی از علامت های طرّاحی شده، فقط در یک کشور معیّن و خاص نشان داده می‌شوند (برای نمونه: نماد "€" به جای "e" ، به مناسبت پذیرش یورو در روز اوّل ژانویه ۲۰۰۹، در کشور اسلواکی)، ولی برخی از این علائم برای همه‌ی کشورها و نسخه‌های زبانی در پایگاه اینترنتی، بین‌المللی و تخصیص یافته است.

از جمله مواردی که در تمام دنیا جشن گرفته شد تولد ایساک نیوتن (٤ ژانویه ۲۰۱۰)، آغاز سال نو (۱ ژانویه ۲۰۱۰)، ایام کریسمس (۲۱ تا ۲۵ دسامبر ۲۰۰۹)، و صدوپنجاهمین سالگرد تولد پایه‌گذار زبان اسپرانتو دکتر لودویک زامنهوف (۱۵ دسامبر ۲۰۰۹) که در این روز به جای حرف "l" در واژه "Google" پرچم سبز اسپرانتو قرار گرفت. سرویس شبکه‌ای Doodlewatch در ۳۳ کشور AM, AR, AT, BA, BG, BY, CH, CL, CN, CO, DE, ES, FR, GR, HK, IL, IT, JP, KR, MD, MX, NL, PL, RO, RS, RU, SE, SI, SK, TM, TW, UA, US این تبلیغ را به نمایش گزارد. لیکن با این حال در صفحه بین‌المللی اصلی گوگل www.google.com, ، برزیل، چک، مجارستان و لیتوی ظاهر نشد و در برخی کشورها که چند زبانه هستند فقط در تعداد محدودی از آن‌ها به نمایش درآمد. نمی‌توان برای مستثنی شدن این کشورها دلیلی یافت لیکن می‌توان گمان برد که پیش‌نویس متن به آسانی به آن زبان‌ها ترجمه نشده است. با قرار دادن موس روی آرم کلمه "زامنهوف" یا "اسپرانتو" ظاهر می‌شود و با کلیک روی این کلمات، مرورگر فهرست مقاله هایی در ویکی پدیا نشان می‌دهد. در حاشیه نیز غالبا تبلیغات سایت آموزشی lernu! به چشم می‌خورد. و هنگامی‌که مطبوعات در طول روز درباره این سالگرد گزارش می‌دهند پیوندهای مطالب و مقالات آن‌ها نیز در کنار فهرست سایت‌های معرفی شده ظاهر می‌گردد.

گوگل خود ، ارقام واقعی را منتشر نکرد، چون ممکن است این فقط یک حدس باشد که هر ده میلیون نفر نشان و علامت با پرچم را دیده باشند. طبق نمودارهای آماری دیگر، با این حال، هنوز هم ممکن است بشود با دقّت کافی تأثیر و نتیجه‌دهیِ آن تبلیغات را اندازه گرفت. نمودارهای ویکی پدیا، نفس‌گیر و حیرت آور هستند: به طور کلّی، طیّ مقالات ویکی پدیا به زبان انگلیسی (یعنی پربازدیدترین بخش)، مدخل "L. L. Zamenhof" را ۳۳۰ نفر در روز می خوانند، به مناسبت "روز زامنهوف" ۲۰۱۲، این مدخل برای ۸۵۰۰۰۰ بار خوانده شد! درباره ی مدخل "زبان اسپرانتو" هم دقیقاً همین طور، در آن روز ۱۷۰۰۰۰ بازدید انجام شد. در مجموع، میان سی نسخه از بزرگ‌ترین نسخه‌های زبانی ویکی پدیا، در حدود ۱۷۵۰۰۰۰ بازدید از مقاله های "درباره ی زامنهوف" و حدود ٦۵۰۰۰۰ بازدید از همه‌ی مدخـــــل‌های درباره‌ی "زبان اسپرانتـــــو" بود. بزرگ‌ترین رشـــــد را زبان ایتالیایـی با مدخل " Lingua Esperanto"(: زبان اسپرانتو) با صدهزار بازدید و زبان اسپانیایی با مدخل "Lázaro Zamenhof" (:لازاروس زامنهوف) با ٤٤۰ هزار بازدید، تجربه کردند.

تاثیر تبلیغات اسپرانتو بر افزایش تعداد بازدید از موضوعات حاشیه‌ای‌تر مربوطه مانند "بیـالـیـسـتـوک" (زادگـاه زامنهوف)، "ولاپوک" (زبان پیش‌ساخته مطرح قبل از ابداع اسپرانتو) و غیره کاملا محسوس بود.



ترجمه: بابک سروش



تالیف: مارک بلاش

http://dok.esperantic.org/EsperantoGoogleDoodle.pdf

# اسپرانتو در یادنما و پیکره‌های یادبود

## مجموعه‌ای مصور از ۱۰۴۴ یادنمای مربوط به دکتر زامنهوف و اسپرانتو در ۵۴ کشور دنیا در طول صد سال ۱۹۹۶ـ ۱۸۹۶

(بخش چهارم)



هوگو رولینگر

برگردان: رامهر پرتو

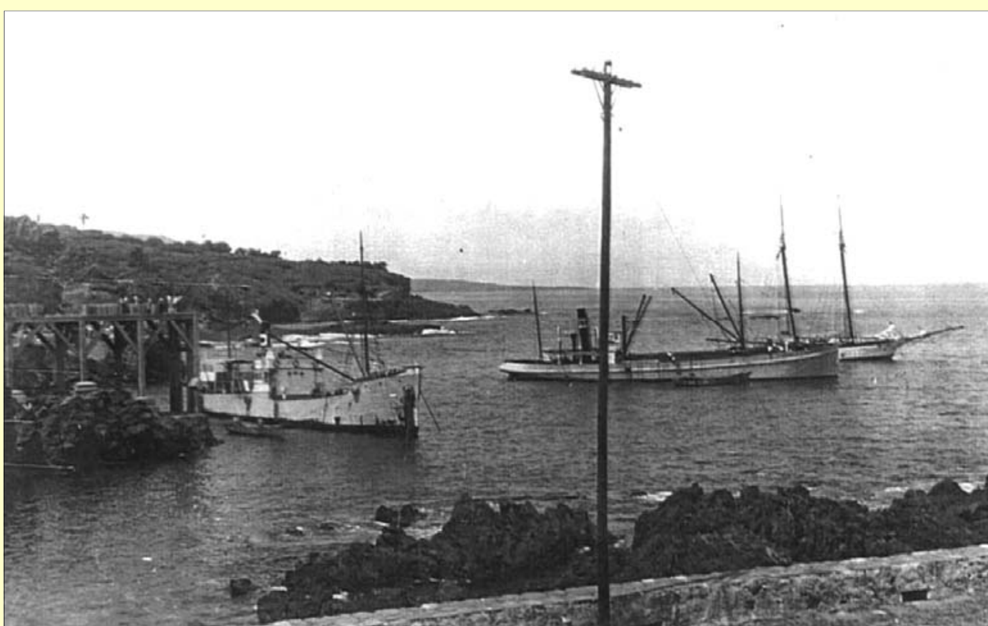
### کشتی‌هایی که رسما "اسپرانتو" و "زامنهوف" نام‌گذاری شدند

در طی یکی از سفرها در مدت اقامتم در تنریف اسپانیا کتابی خواندم درباره کنگره اسپرانتو در سال۱۹۹۱ در لاگونای اسپانیا که گزارش مصوری از "کشتی اسپرانتو" در آن درج شده بود. با علاقه زیاد جزئیات بیش‌تری را از گزارشگر آن Francisco J. Davila Dorta ریاست انجمن اسپرانتو لاگونا تقاضا کردم. او مقاله‌ای از مجله *El DIA* مربوط به تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۰ به من داد که در آن گزارشی درباره تاریخچه بندری در مرکز سانتاکروز تنریف آمده بود و در عین حال این گزارش متاثر از خبری بود که در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۰ اتفاق افتاده بود:

*"در فلق صبحگاهی آمدن "اسپرانتو" رؤیت شد، همچون میوه‌زاری بزرگ با تاریخچه‌ای خوش و پرساله در بندر Puerto de la Cruz از راه رسید به‌همراه چشم‌اندازی غنی از بار خوشه های بزرگ موز ...."*

این مقاله را یک دوستِ خوب Francisco J. Davila روزنامه‌نگاری به نام Juan A. Padrón Albornoz نوشت که اکنون درگذشته بود. برای این‌که جزئیات تاریخی دقیق باشند به مدت یک هفته فرانسیسکو آرشیو مجلات را در طول ۷۲ سال گذشته زیر و رو کرد. معلوم شد که در آن سال‌ها انگار پیوسته و منظم گزارشاتی درباره آمدن کشتی اسپرانتو به بندر درج شده است. فرانسیسکو از اسپرانتودانی به‌نام Aŭrelio Solis Pi اهل سانتا کروز خواست استعلامات لنگرگاه





در قسمت میانی تصویر کشتی "اسپرانتو" را در بندر قدیمی گاراچیکو، در تنریف اسپانیا می‌بینید

کشتی اسپرانتو را مرتب منظم کند، و او سپس گزارش دقیقی ارائه نمود:

در اقلیم دریایی ما کشتی‌های سه قلوی متعلق به یک موسسه حمل و نقل در تردد بودند. نام آن‌ها عبارت بود از: "سن کارلوس"، "جزیره هوئیدوبرو" و "اسپرانتو" دوتای اولی عاقبت ناخوشی در دریا ـ جزیره ما داشتند. "جزیره هوئیدوبرو" با کشتی دیگری تصادف کرد و به دور از منطقه ما غرق شد. "سن کارلوس" سرنوشت عجیب‌تری داشت. در طی جنگ جهانی دوم این کشتی حامل نفت برای زیردریایی‌های آلمان بود. جزیره فوئرت ونتورا برای آن‌ها جنبه یک مخفی‌گاه در سواحل دریایی را داشت. این‌طور که می‌گویند، آن‌جا، کشتی سن کارلوس توسط زیردریایی انگلیسی‌ها با اژدرافکن منهدم شد. اما واقعا چه اتفاقی افتاد، خیلی عجیب‌تر است. چون انگلیسی‌ها که نه اما زیردریایی آلمانی‌ها این کشتی اسپانیایی امدادی را منهدم کرد این واقعه به عنوان یک حقیقت در گزارش گروهبان اسپانیایی کاملا مشهود است. او این مورد را در فاجعه‌ای که برای فرماندار بعدی تنریف یعنی رافائل گونزالس رخ داد برای دوست روزنامه‌نگارش جان آنتونیو پادرون آلبورنوز تعریف کرد. طبق نوشته آن دریانورد اسپانیایی که در ساحل با نگاهی پر از حیرت و رو در رو با جزیره فوئرت ونتورا شاهد واقعه بوده ماجرا حاکی از آن است که ناگهان یک زیردریایی آلمانی بر روی آب ظاهر شده و اژدری به‌سوی کشتی [کشور] "دوست" پرتاب نموده، آن را منهدم کرده و سریعا در زیر امواج اقیانوس ناپدید می‌شود. سن‌کارلوس واژگون شده و قبل از فرورفتن به زیر آب مدتی به همان وضع باقی می‌ماند. خوشبختانه همه‌ی دریانوردان توانستند خود را نجات دهند و حتی یک نفر هم نمرد.

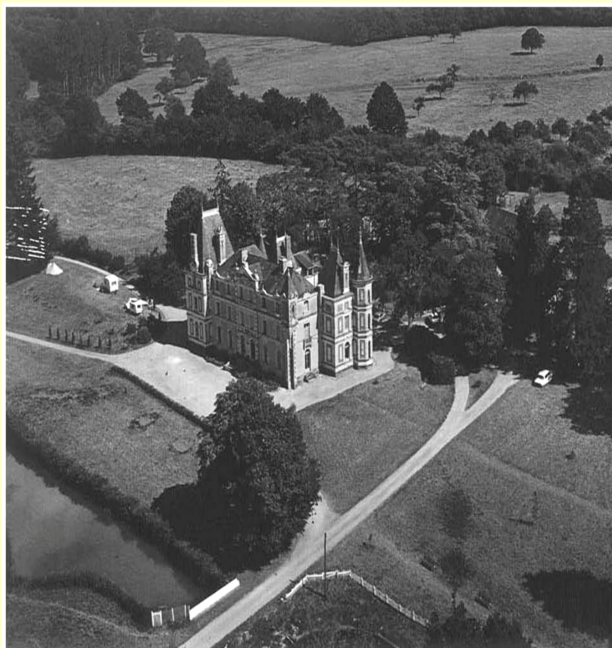
"اسپرانتو" دوام خیلی طولانی‌تری داشت. مرتب در بندر سانتا کروز لنگر می‌انداخت، و حامل خوشه های بزرگ موز از بخش شمالی جزیره تنریف بود که به‌طور شاخص منطقه‌ای پرمحصول بود. بعد از سال ۱۹۳۴ وقتی گروه‌های اسپانیایی منطقه‌ی ایفنی واقع در غرب سواحل آفریقا را اشغال کردند، "اسپرانتو" متصل به‌همراه دو کشتی همزادش مراسلات پستی و سایر بارها را به آن مستعمره حمل می‌کرد.

اکنون سال‌های بسیاری گذشته است و اسپرانتو در ته بستر دریا، بندرگاه رودخانه‌ای لاس پالماس منطقه ی گران کاناریا آرمیده است. در پایان سال ۱۹۶۶، پس از ۷۰ سال خدمات دریانوردی، به آرامی و در سکوت به زیر آب رفت.

پادرون آلبورنوز خبرنگار به چشم خویش دکل های مرتفع آن را از میان امواج نزدیک ساحل مشاهده کرده بود. در این اثنا به‌خاطر احداث خیابانی در حاشیه ساحلی "کشتی اسپرانتو" اکنون دیگر در گل و لای کاملا پوشیده شده است.



**۱۹۵۹ کشتی بزرگ اقیانوس پیمای "زامنهوف" کارگاه کشتی‌سازی Split، یوگسلاوی آن زمان، را ترک کرد. این کشتی موج‌شکن بوده و به خط کشتیرانی / اقیانوس‌پیمایی لهستان تعلق داشت که قادر به حمل محموله‌هایی با ظرفیت ۱۲۸۰۰تن بوده است.**



**کاخ گرسیون فرهنگسرای اسپرانتو فرانسه**

لوح یادبود در Weblen، آلمان

متن روی لوح چنین نوشته شده است:

*دکتر لودویک لازاروس زامنهوف (۱۹۱۷ ـ ۱۸۵۹) این‌جا در سال ۱۹۰۸ برای شرکت‌کنندگان چهارمین کنگره جهانی اسپرانتو صحبت نمود.*

*۱۹۸۷ ـ ۱۸۸۷ صد سال اسپرانتو*




گزارش افتتاحیه توسط دکتر Günnter Minkwitz در نشریه پیک ساکسون شماره یکم سال ۱۹۸۸:

از پنجم سپتامبر ۱۹۸۷ در شهر Weblen در محله‌ی زیبای "سوئیس ساکسونی" یک لوح یادبود در ارتباط با اسپرانتو قرار گرفته است. این لوح شنی ـ سنگی به مناسبت بزرگداشت بنیان‌گذار زبان بین‌المللی اسپرانتو دکتر زامنهوف و یادبود چهارمین کنگره بین‌المللی اسپرانتو که در سال ۱۹۰۸ در شهر درسدن برگزار شد می‌باشد. چون در درسدن، به دلیل بمباران‌های در طول جنگ، از بناهای تاریخی مربوط به کنگره آن سال چیزی به‌جا نمانده، ما از محل شهرداری آن زمان Weblen که از تراس آن شهردار به زبان اسپرانتو به میهمانان خوش‌آمد گفت و دکتر زامنهوف برای شرکت‌کنندگان کنگره صحبت نمود، استفاده کردیم.

خالق این لوح یادبود Johannes Peschel مجسمه تراش آلمانی اهل درسدن است. در طی مراسم صدمین سالگرد اسپرانتو از این لوح پرده‌برداری شد. در این افتتاحیه باشکوه Hans Heinel پرزیدنت GDREA، نمایندگانی از اتحادیه فرهنگ و شورایاری شهری و حدود ۲۵۰ اسپرانتیست و میهمان و در ضمن عده‌ای نیز از اتحاد جماهیر شوروی و لهستان حضور داشتند.



معبر اسپرانتو در **Stok-on-Trent** ، بریتانیا


در طول کنگره پاسیفیک (اقیانوس آرام) در سال ۱۹۹۲ حدود ۸۰۰ اسپرانتیست در مراسم افتتاحیه و رونمایی از سردیس زامنهوف در **Qingdao** چین شرکت داشتند


" وقتی مردم آزادانه بتوانند خود را درک کنند، آنگاه متقابلا نفرت از خود را کنار خواهند گذاشت." این عبارت به زبان فرانسه و اسپرانتو روی بنای یادبود زامنهوف در **Pau** فرانسه درج شده است.



۲٤ ام ماه می سال ۱۹۱٤ انبوهی از جمعیت در مراسم افتتاحیه خیابان زامنهوف در فرانسه؛ نوشته روی پارچه نصب شده در عرض خیابان " به زامنهوف افتخار می‌کنیم"



در افتتاحیه میدان اسپرانتو در **Bad Kissingen** ، آلمان، مبتکر این منظور **Hugö Rollinger** و شهردار **Christian Zoll** خوشحال هستند.



ناقوس اسپرانتو در **Stockum** ، آلمان.
متن درج شده روی زنگ به زبان اسپرانتو:
"حمد و سپاس بر خداوند و صلح در زمین برقرار باد ، خانواده مقدس از ما حمایت بفرما و امروز صفای باطن و یگانگی عطا کن "



بی‌نظیر در دنیا: چهارراه معروف، تقاطع دو آزادراه زامنهوف و اسپرانتو در **Schwelm** ، آلمان. کاری از **Hanna** و **Heinz Schindler**



خیابان اسپرانتو منطقه **Fulda** ، آلمان

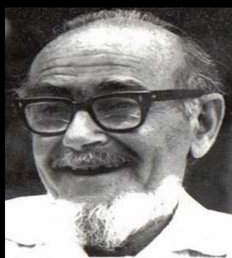
IREA
Irana Esperanto-Asocio

# IRANA ESPERANTISTO

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto N-ro: 4, Dua serio, Vintro 2013

## Pri persa skribarto





## Centjara Jubileo de Tibor Sekelj

## Tagaj novaĵoj voĉe kaj rete






## Zamenhoftago la plej intima



## Proksimiĝantaj Psikologio kaj Mistikismo

*Pajam-e Sabzandiŝan* (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO estas kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia.



**Kovrilo:**



**Persa kovrilo:**



**Grafikaĵo kaj enpaĝigo:**
*Sabzandiŝan*

**Adresoj:** Tehran, Iran
TTT-ejo : www.espero.ir
Retpoŝto: info@espero.ir

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.



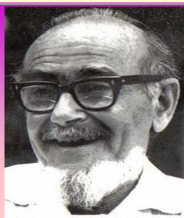
## Enhavo:



## La persa parto:







# Centjara Jubileo de Tibor Sekelj

*La teksto de prelego farita dum "Monata Prelego"*
*Dato: 26.08.2012*
*Preleginto: Hamzeh Shafiee*
*Loko: IREA Oficejo*



Kiam mi serĉis por elekti temon de tiu ĉi prelego, mi trovis ke UEA nomis tiun ĉi jaron kiel la jaron de Tibor Sekelj, kaj Esperanto-Unio de Eŭropo ankaŭ rekomendis ke landaj asocioj diskutu pri tiu persono, tiun vizaĝon, kaj prezentu lin en siaj landoj. Do, ankaŭ mi interesiĝis pri la afero kaj kolektis iom da informoj kaj nun mi prezentas al vi.

Ĉi-jare estas la 100-a datreveno de naskiĝo de Tibor, mult-aspekta homo. En multaj terenoj li agis kaj agadis, kaj en ĉiuj terenoj ankaŭ estas sufiĉe fama inter esperantistoj. Mi preparis mian parolon en du partoj. Unua parto estas iom mallonga biografio, kaj poste mi listigos liajn artojn kaj diversajn fakojn kiujn li agis.

Tibor Sekelj naskiĝis en 1912. En la lando kie tiam estis parto de Aŭstrio-Hungario, kaj poste fariĝis parto de Jugoslavio, kaj denove poste, nun estas Slovakio. Do, ŝajnas ke ni ne povas nomi lin aŭstro, hungaro, jugoslaviano, aŭ slovako. Li mortis en 1988, en tiama Jugoslavio, en la urbo Subotica. Sed lia junaĝo: li estis en Zagrebo, Kroatio kaj diplomiĝis tie pri Juro, sed ne laboris pri juro, kaj iris al verkado kaj ĵurnalismo. Li fariĝis ĵurnalisto kaj laboris en ĵurnaloj. Tie kiam li laboris kiel ĵurnalisto, li lernis desegni kaj konatiĝis kun Esperanto. En la jaro 1939, lia patro elmigris al Argentino, kaj ĝuste tiam ekestis antaŭ la mond-milito kaj pro tio ili restis en Argentino kaj ne revenis al Eŭropo. Por 16 jaroj ili restis tie en Argentino. Tie li, tiu Tibor, presigis lian unuan verkon en Esperanto. La nomo de la libro estis "La Trovita Feliĉo" kaj tie li ankaŭ verkis hispan-lingve libron ĉar en argentino oni parolas hispanan lingvon. Tie li verkis libron pri la plej alta monto en Argentino. La nomo estas Akonkagvo. Ŝajne estis tragedio pro tio ke Tibor tiam partoprenis en teamo kiu iris por grimpi sur la monto, sed kvar membroj de tiu teamo pereis. Tio okazis en 1944, kaj kiam Tibor revenis el tiu tragedia mont-grimpado skribis pri tio en tiu hispan-lingva verko. La nomo estis "Tempesto super Akonkagvo". Kaj tio faris lin fama. La libro estis interesa rakonto kaj poste ankaŭ tradukiĝis al Esperanto kaj al multaj aliaj lingvoj kaj poste denove, ĉar tiu estis fama, Tibor interesiĝis pri esplor-vojaĝi en diversaj lokoj kaj skribi pri tio. Ankoraŭfoje li faris tiun mont-grimpadon kaj konkeris la pinton kaj poste li iris al Brazilo. Ankaŭ tie li faris vojaĝojn kaj esploris la ĝangalojn de Brazilo kaj ankaŭ tie skribis alian romanon ĉi foje por infanoj. La nomo estas "Kumeŭaŭa, la filo de ĝangalo". Tiu ĉi libro estis tre populara kaj fakte kiam li verkis ĝin, poste tradukiĝis al la ĉina kaj poste al aliaj lingvoj. Preskaŭ en tridek lingvoj ĝi aperis kaj tiu

ĉi libro havas la rekordon de libroj kiuj estas tradukitaj el Esperanto al aliaj lingvoj. Ekzemple en Japanio, la japana versio atingis 300,000 ekzemplerojn da vendado kaj ankaŭ estis rekomendita en lernejoj kiel la lego-libro por unujara lernejo. Kaj ekde tiam ankaŭ neniu libro povis trapasi tiun rekordon.

Post tiuj ĉi jaroj kiam li restis en Sud-ameriko; en la jaro 1955, post 16 jaroj, ili revenis al Eŭropo, kaj tie, ĉar li estis membro de UEA kaj estis engaĝita pri la aferoj, UEA sendis lin por instruado de Esperanto al Hinda unio. Ie mi legis ke li komencis vojaĝon el Eŭropo al Hinda unio kaj trapasis Iranon, kaj ĝis Irano li venis per sia aŭto, kaj en Irano lia aŭto difektiĝis, kaj do, li daŭris la vojaĝon sen la aŭto. Sed mi ne trovis alian informon pri eventuala resto ie en Irano. Li iris al Hindio, tie instruis Esperanton, kaj poste ankaŭ iris al Nepalo. Tie li instruis kaj verkis libron pri Nepalo: "Nepalo malfermas la pordon". Tio estas la lastaj jaroj kiam li multe faris pri Esperanto kaj vivis ekster sia naskiĝ-kontinento, aŭ naskiĝ-urbo. Poste li revenis al Jugoslavio, kaj fariĝis televida filmisto. Li lernis kiel direkti filmojn kaj poste faris kelkajn filmojn kaj ankaŭ fariĝis esplorado al afriko kaj faris filmojn pri afriko kiuj estis kiel serialo prezentitaj de Jugoslavia televido. Krom tiu filmo pri Afriko, li ankaŭ faris filmon pri Aŭstralio kaj Nov-gineo. Tiujn filmojn ankaŭ produktiĝis en Zagreba televido. Estis 10 filmoj, kaj en la tuta Jugoslavio ili estis publikigitaj.

Preskaŭ por pli ol 20 jaroj Tibor Sekelj estis membro de UEA kaj ĝuste pro tio li havis kontaktojn kun politikistoj kaj multajn homojn li konis. Kaj ĝuste ankaŭ li estis tiu ĉefa persono kiu realigis la rezolucion de Unesko pri la 100-jariĝo de Esperanto. Unesko-konferenco okazis en Sofio kaj tiam li konvikis registaron de Jugoslavio proponi tiun rezolucion al la konferenco kaj ankaŭ kontaktis multajn politikistojn por ke ili aprobu tiun rezolucion kaj li tiam sukcesis tion fari kaj tio estis granda merito.

Dum la tutaj vojaĝoj, li fakte multe vojaĝis al diversaj landoj kaj tie ankaŭ konatiĝis kun multaj triboj kaj multaj etnoj en diversaj landoj kaj ĝuste pro tio kolektis iom da etnografiaĵaj aferoj ekzemple ĉapeloj, ĉapoj, maskoj, muzikiloj kaj similaj aferoj li kolektis kaj kiam li estis en Jugoslavio, li studis pri muzeologio por du jaroj. Poste li fariĝis direktoro de muzeo de Zagrebo. Kaj li donacis ĉion kion li kolektis al la muzeo, kaj en la fino de sia vivo, li estis la direktoro de tiu muzeo. Kaj la lastan libron kiun li verkis, estis libro nomata "Paco" en kiu li fakte kolektis la vorton "paco" en diversaj lingvoj, do nur la vorto en diversaj lingvoj. Kaj ankaŭ li intencis fari alian libron pri la vorto "amo". Similan libron, libreton fakte. Sed tion li ne povis fari. Do, tio estis iom da biografio.

Kaj pri diversaj fakoj kiujn li estis sperta, mi diras fakte ke nun estas la dua parto de mia prelego. li estis do unue ĵurnalisto. li estis juristo fakte ĉar la ĉefa stud-temo pri kiu li diplomiĝis estis juro. Kaj poste kiam li iris al Argentino, li estis ĵurnalisto kaj tie ankaŭ laboris pri geografio, ĉar multe vojaĝis kaj ĝuste pro tio li sciis multon pri geografio.

Li ankaŭ konatiĝas kiel geografisto, kaj eĉ estis tiel ke li fariĝis membro de reĝa geografia societo de Britio. Kaj tie ankaŭ publikigis revuon geografian por preskaŭ 10 jaroj. Kaj li ankaŭ estis etnologo. Pro la multaj vojaĝoj kiujn li faris kaj kolekto de diversaj aĵoj, maskoj kaj ĉapoj, instrumentoj kaj muzikiloj kaj ilia donaco al la etnografia muzeo en Zagrebo. Kaj tie estis lia kolekto kaj ankaŭ li estis direktoro de la muzeo kaj pro tio oni konas lin

ankaŭ kiel muzeologon. Li ankaŭ estis politika aktivulo, ĝuste pro tio ke li multe vojaĝis kaj en ĉiuj landoj li kontaktis gravajn homojn do multaj ŝtat-estroj akceptis lin kaj eĉ proponis al li ke ekzemple resti en tiu lando kaj en lando mi eĉ aŭdis ke oni propones al li konstrui esperantan komunumon nur parolantan Esperanton kaj li ne akceptis ĉar eble li volis vojaĝi ĉiam kaj ne povis resti en unu loko. Kaj ankaŭ ŝajnas ke pri financaj aferoj li estis malkontenta. Kaj ne akceptis. Kaj ankaŭ li estis tiel politikisto kaj havis kontaktojn kun multaj diplomatoj kaj ambasadoroj kaj sukcesis realigi tiun rezolucion de Unesko en Sofio en 1985. Krom tio li estis ankaŭ artisto ĉar li lernis desegni kiam li laboris en ĵurnaloj. Li multe desegnis kaj parton de desegnaĵoj de la libroj li mem faris. Kaj ankaŭ oni konas lin kiel verkisto. Multajn librojn li verkis ne nur en Esperanto sed ankaŭ en la hispana, kaj en lia patrina lingvo ankaŭ li multe skribis kaj gajnis kelkajn premiojn de belartaj konkursoj. Liaj libroj estas tradukitaj multlingve. Li ankaŭ estas konata kiel poligloto. Li preskaŭ 30 lingvojn konis. Kaj ie li mem diris ke li povis parole samtempe 10 lingvojn. Li konas 30 lingvojn. Kaj krom tiuj li estis esperantisto, kaj dum 20 jaroj komitatano de UEA. Do, li havis grandan rolon kaj en diversaj landoj kie li iris, li kreis E-klubojn kaj landajn asociojn. Ŝajnas ke ok landaj asocioj li starigis kaj preskaŭ 40 klubojn li fondis. Kaj li estis edukisto kaj instruisto de Esperanto en multaj landoj kie li lernigis Esperanton kaj eĉ faris televidan Esperanto-kurson en Ĉinio en 70-a jaroj. kaj en Hindio kaj en Nepalo. Fakte la ĉefa inicianto de Esperanto en Nepalo estis li kaj tie li multe laboris por Esperanto. Oni nomas lin ankaŭ aventuristo, ĉar li multe vojaĝis kaj aventurojn li havis. Kaj filmisto ankaŭ, ĉar multajn filmojn li faris. Prelegisto, ĉar li ankaŭ multe prelegis. Oni diras ke statistike li faris inter 7000 kaj 8000 prelegojn entute. Do entute estas multe da prelegoj. Kaj en ĉiuj landoj multe oni intervjuis lin. En multaj ĵurnaloj estis trovataj liaj intervjuoj.

Fine, denove mi mencias ke ĉi-jare estas la 100-jariĝo de lia naskiĝo kaj ĝuste pro tio UEA rekomendis ke esperantistoj tra la mondo dediĉu agadojn rilate al tiu persono kaj multaj landoj oni nun prepares programojn por omaĝi honore al li. Ekzemple oni planas eldoni lian libron "Kumeaŭa la filo de la ĝangalo" ankaŭ en korea, kataluna, slovana kaj kroata lingvoj. Do, estas kvar tradukoj preparita ĉi-jare. Kaj en Akonkagva, en Argentino, esperantistoj tie planas okazigi omaĝ-programon por li. En serbio, kie li vivis kaj finis sian profesian karieron, en tiu urba muzeo kaj kie situas ankaŭ lia tombejo, oni planas okazigi specialajn programojn. En slovenio, oni dediĉas la tutan aktivadon de tiu ĉi jaro al liaj agadoj kaj organizas rondajn tablojn kaj prelegojn tie. Do, tio estas ankaŭ kion ni povis fari omaĝe al li.

**Rimarkoj:**

Post tiu ĉi prelego, mi



ricevis mesaĝon de Djordje Dragojlovich ĵurnalisto (kaj delegito de UEA) el Subotica, Serbio, kie Tibor vivis dum longaj jaroj, kie li estas entombigita. Djordje volis ke mi sendu la tekston de la prelego al li, kaj tion mi faris. Poste mi ricevis de li la suban mesaĝon:

**"Hodiau mi ricevis tekston de via prelego, en kiu estis ankaŭ via foto. Koran dankon! Mi gardos la tekston en la dokumentaro, sed mencio pri ĝi aperos post kelkaj tagoj en interreta magazeno kiun mi redaktas, wwww.diurnarius.info Se vi permesas, en la artikolon mi enmetos ankaŭ vian foton.**

**Kun ĝojo mi kvitancas ke ankaŭ en Irano oni rememoris Tibor, okaze de la datreveno de lia naskiĝo. En la arkivo mi enmetos la tekston tiel kiel mi ricevis ĝin de vi... Tamen, permesu al mi diri, ke en ĝi estas kelkaj misaj informoj (ekzemple, lia patro ne enmigris al Argentino, dum la Dua**

**mondmilito li estis enkarcerigita kaj pereis, kun preskaŭ la tuta familio, krom Tibor, lia frato Antonije kaj filino de ilia fratino). Se vin eventuale interesas, mi povus vin informi pri tiuj misaĵoj, pro kiuj vi, memkompreneble, ne kulpas -- okazis ech ke UEA dissendis informon kun eraraj detaloj pri li!)."**

Do, tiun mesaĝon mi metis tien ĉi, ĉar la informoj estas gravaj por korekti miajn erarojn en la prelego. Responde al Djordje, mi sendis la suban retpoŝtaĵon kaj reicevis la respondon kiun ambaŭ mi metas tien ĉi por kompletigi la artikolon.

Jen mia mesaĝo: ***"…Dum mia serĉo por informoj pri Tibor, mi notis ke li iam estis en Irano, sed nenie mi trovis informojn pri ajna lia agado aŭ mencio pri lia resto en Irano. Kaze ke vi eble havas informojn pri tiu afero, mi estus ege dankema ricevi informojn pri tio. …"***

Kaj la respondo de Djordje:

**Laŭ mia scio, Tibor nur en sia libro "Mondo de travivaĵoj", en ĝia unua ĉapitro, skizo por aŭtobiografio anstataŭ antaŭparolo, menciis vojaĝon tra Irano. Temas pri nur kelkaj frazoj, jen mi citas ilin:**

**Sed jam en printempo de 1956 denove mi estas survoje. Ĉi-foje per aŭtomobilo tra Azio. Mia celo estas Novdelio, kie en oktobro mi devis partopreni la laboron de la ĝenerala konferenco de Unesko, kiel observanto de Universala Esperanto-Asocio. La fakto ke mia veturilo plene difektiĝis en Irano ne tro ĉagrenis min. Forlasinte ĝin en garaĝo en Teherano, mi daŭrigis kun kunvojaĝantino f-ino Parson per aŭtobuso kaj fervojo, por atingi ĝustatempe Novdelion.**

**Jen tio estas ĉio. Mi legis ie ke sinjorino Parson (ŝajne plurfoje) prelegis pri tiu vojaĝo, sed pliajn detalojn mi ne konas. Povas esti ke ankaŭ Tibor iam prelegis pri tio (ekzemple: "Fakaj kunvenoj" (de la 53-a UK en Madrid): "Geografoj" - Heroldo de Esperanto n-ro 1456 -1457, jaro 1968, paĝo 3 - prelegis Tibor Sekelj pri "De Istambulo ĝis Pekino" kun lumbildoj), sed tio estas ĉio kion mi scias. Nenion pri ajna lia agado en Irano, eĉ ne pri la sorto de lasita aŭtomobilo… .**




**TAGAJ NOVAĴOJ MALLONGE-KAJ PER VOĈO KAJ PER TEKSTO!**

Kio estis la ĉefaj novaĵoj hodiaŭ en la mondo? - je tiu demando faras respondon Maximiliano Catania el Argentino, redaktoro de novtipa jutuba novaĵservo!

Jam de pluraj monatoj li ĉiutage resumas en E-o la plej gravajn novaĵojn en 1.5 minuta aŭd-vida kompliaĵo per jutuba filmeto: oni vidas frapfilmeton (kiel en televido), aŭdas la novaĵojn (kiel en radio), kaj sub la filmeto oni povas ankaŭ legi la voĉlegitajn tekstojn, kiu povas multe helpi la komencantojn.

Tiuj aŭdvidaj tagaj novaĵoj estas spekteblaj en propra kanalo de Youtub ĉe http://www,youtub.com/user/mxcatania/feed?filter=2

Maximiliano Catania produktis jam pli ol 100 novaĵ-registraĵojn, kiujn oni povas spekti laŭ diversaj enhavkategorioj: e-o novaĵoj, sportaj novaĵoj, novaĵoj por muziko, novaĵoj de BBC, ktp.

La kompilaĵoj estas aŭd-videblaj ne nur en la jutuba kanalo, sed ankaŭ en la novaĵportalo RTE ĉe http://novjhoj.weebly.com/ kaj ankaŭ en Muzaiko.

**Szilvási László**

# Pri Persa Skribarto


„je ĉiu tagiĝo mi trinkas buŝplenon da amo“
Saadi (~1210 – ~1291):




**La persa belskribo (aŭ kaligrafio) estas la tradicio de arabskriba belskribo, kia ĝin interpretis artistoj de irano kaj najbaraj landoj.**

## Persa stilo

Post aliaj sistemoj, la araba skribo estis uzata en persio ekde la 7a jarcento. persaj artistoj kontribuis al la fruaj stiloj de tiu skribo: kufa, triona kaj aliaj. En la 14a jarcento Mir Abdola sintezis la rektajn formojn de la nasĥa stilo kun la kurbaj formoj de la divana stilo. li tiel iniciatis nacian stilon, kiun oni ordinare nomas persa stilo (perse kaj faklingve *nastaliĥ*).

Ĉi tiu stilo sin distingas per elegantaj, ovoformaj kurboj, kaj ioma klino al malantaŭo (tio estas, en almaldekstra skribo, klino al la dekstra flanko). Ĝi estas konata en ĉiuj arabskribaj landoj, sed aparte flegata en Irano kaj najbaraj landoj, kaj ankaŭ estis en turkio antaŭ la ŝanĝo al latinida skribo.

## Flua persa stilo

La flua persa stilo estas malformala, rapidigita formo de la persa stilo (perse *ŝekasteh* tio estas (regul)rompa). Ĝi estiĝis en la 17a jarcento. En ĝi la kurboj malfermiĝas, kaj la literformoj kunfluas. Ĝi estas malfacile legebla.

## Enpaĝigoj, ĝenroj, ecoj

Persaj belskribistoj volonte metas la liniojn oblikve sur la paĝo, aŭ eĉ iom impertinente skribas renverse, turnante la folion. popularas *nigra etudo*, ekzerco en kiu oni nigrigas la paĝon, skribante senorde en ĉiuj direktoj, eventuale en diversaj grandoj.

Aliflanke persa arto tre atentas etajn detalojn. ĉiuj literoj ricevas precizajn grandojn laŭ mezurpunktoj, kaj interadaptiĝas per apenaŭ videblaj modifoj. La plej prestiĝa kaligrafia ĝenro, laŭnome *ĉalipo*, konsistas el kvar duonversoj oblikve skribataj laŭ tre strikta enpaĝiga ŝablono.

La persa librarto volonte kunmetis kaligrafion kaj miniaturon, du grafikajn artojn de precizo kaj eleganto en malgranda formato.

De: http://eo.wikipedia.org/wiki/Persa_kaligrafio



## Abdollah Kiaie

Naskiĝis en Tehrano en marto 1954. Li komencis kaligrafion en subtena medio hejmen al "la litero". Kun lia avo en la aĝo de kvin jaroj antaŭ sekvi la instruadon de la majstro kaligrafoj Amirkhani kaj aliaj ... Tiel, ĝi kondukas al akiri la gradon de kaligrafio persa kaj araba.

Antaŭ lia alveno en Francio en 1987, li laboris en Irano kiel kalígrafo kaj grafika dezajnisto en diversaj institucioj kaj organizoj (inkludante la irana televido), kaj instruis samtempe en la irana kaligrafoj Asocio (ĉefa korpo de la kaligrafio en Irano).

En Francio, li daŭrigas instrui Persan kaligrafion, dum daŭre siajn studojn en grafikaj artoj kaj esploro en la ĉina kaligrafio, latino, en la kampoj de pentrarto kaj praktikoj.

En 1991, li estis unu el la fondintoj de la asocio ductus por promocii kaligrafion en Francio.

Abdollah Kiaie regule elmetas liajn verkojn ekde 1988, dum maniestacioj persona aŭ

kolektiva, kies lasta en Bruselo, Parizo, Luxemboug ...

Ĝi havas multajn profesiajn kaj edukaj aktivecoj: atingoj de malsamaj ordoj de kaligrafio, kuraĝigo trejnado (speciale por instruistoj de arto), dum regula persa kaj araba kaligrafio, manifestacioj, konferencoj, laborgrupoj en diversaj institucioj, bazlernejo arto lernejoj ...




S-ro Herman Deceuninck prezentis al ni la retpaĝaron pri la Persa Skribarto: http://persaskribarto.free.fr/index.htm

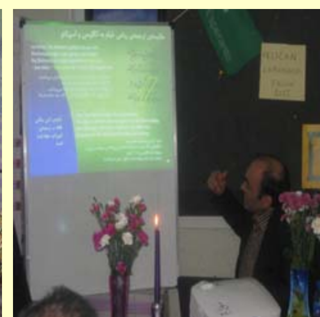
Ĵeromo Vaŝe redaktis kaj enpaĝigis ĝin. La enhavo resumas la instruon de Abdollah Kiaïe, de kiu vi povas vidi aliajn (malpli formalajn) verkojn en kelkaj retejoj: http://a.kiaie.monsite-orange.fr/ ,

# Zamenhof-Tago La plej intima




Vendrede la 23a de decembro okazis tiu festo en la oficejo de IREA. Pli ol 20 esperantistoj patoprenis. La etoso estis tre ĉarma kaj la plej plaĉa dum la pasintaj 2-3 jaroj. Irana ĉefedelgito, A. R. Mamduhi, prezentis sian persan Powerpoint-prezentaĵon pri Esperanto. Oni povas uzi tiun ampleksan prezentaĵon por varbi nian lingvon inter perslingvanoj. Mi prelegis pri la poemlibro "La rakonto pri Kieŭ". Poste samideanoj H. Shafii kaj S. Emrani parolis pri asociaj aferoj inkluzive de baldaŭa voĉdono por IREA-komitato kaj la revuo "Irana Esperantisto". Bankedo estis la lasta programero. Fotojn ankau troveblas sur nia retejo: *www.espero.ir*





**Dr. K. Sayadpour**







# Komparo inter la Persa kaj E-o
## (Memore al Ahmad Kasravi)



Omid Rohanian




Multe estas jam dirita pri grandeco de literatura trezoro de la persa lingvo, ĝia beleco kaj aliaj virtoj. Sed ni ĉiuj konsentus, ke jam venis la tempo kiam ni analizu nian karan lingvon el realisma kaj scienca perspektivo kaj determinu ĉu ĝi konvenas al la bezonoj de nia nuna socio. Ni devas trovi la eblajn mankojn en nia lingvo kaj elpensi metodojn por solvado de ĉi tiuj problemoj.

Unu el la karakterizaĵoj de iu ajn lingvo estas ĝia genera povo aŭ nivelo de kreemo. Oni povas studi la kreemon de lingvo laŭ multaj aspektoj (el literatura, sintaksa, vortara kaj aliaj vidpunktoj). Tie ĉi ni sole interesiĝas pri lingva kreemo ene de la vortara sfero. Alivorte, ni analizas la manieron laŭ kiu la persa lingvo formas siajn novajn vortojn. Produktado de novaj vortoj helpas al la lingvo adapti sin al la bezonoj de la ĉiame-ŝanĝiĝanta socio kaj ĝisdatigi sin harmonie kun pasado de tempo.

Laŭ lingvistika terminologio, ĉi tiu flanko de lingvo estas klasifikita sub vortfarado aŭ derivado. En simplaj vortoj, derivado temas pri farado de nova verbo el la ekzistanta substantivo aŭ adjektivo, aŭ farado de substantivo aŭ adjektivo el verbo, ktp. Kun iom da neprecizeco, oni povas diri ke derivado signifas iradon de iu gramatika kategorio al alia.

Do, se ni volas mezuri la generan potencon de lingvo kaj kompari ĝin al aliaj lingvoj, ni devas informiĝi pri la grado de facileco, kun kiu oni povas iri de iu gramatika kategorio al alia. Inter diversaj metodoj por derivi novajn vortojn, la plej grava estas konstruado de verboj el substantivoj aŭ adjektivoj. La kialo estas tio, ke verbo mem havas generajn eblojn kaj oni povas akiri multajn novajn vortojn per ĝi.

Ekzemple ni povas rigardi al la vorto "penso" en Esperanto kaj vidi kiel la verbo estas evoluigita kaj kiom da novaj vortoj povas esti formitaj rekte de ĝi:

**Substantivo: Penso**
**Verbo: Pensi**

Kelkaj vortoj kiuj devenas de la verbo: pensado, pensigi, pensiga, pripensi, pripensado, nepensebla, senpripensa, antaŭpensi, ekpensi, elpensi, elpensinto, pensisto

Kiel klare videblas en la ekzemplo, irado de substantivo al verbo okazas glate; kaj pro uzo de afiksoj, multaj novaj vortoj formiĝas. Tio estas la normo en Esperanto.

Nun ni povas reveni al la persa kaj vidi kiel

la sistemo funkcias tie. Unue mi resume listigas la punktojn kaj poste pli detale klarigos pri ĉiu.

1) En la persa, nur la simplaj verboj (verboj kun unu radiko) havas la potencialon por derivado.

2) En la moderna persa, oni ne plu povas konstrui novajn simplajn verbojn. Alivorte, novaj verboj kiuj estas formitaj en la moderna persa ne kapablas fari adjektivojn kaj substantivojn.

3) La nombro de tiaj simplaj verboj kiujn ni heredis de pasinteco estas tre malgranda.

4) Ene de ĉi tiu limigita kvanto, multaj verboj baldaŭ fariĝos neuzataj, se ne jam ekstere de uzo. Ilin anstataŭos kombinaĵoj. En la persa, tiaj verboj estas "senelirejoj" ĉar mankas al ili la derivada trajto.

La rezulto estas tio, ke la persa lingvo ne havas problemon plenumi niajn ĉiutagajn bezonojn, tamen tia lingvo, en la aktuala stato, maltaŭgas por esti la lingvo de scienco, en kiu la kapablo produkti novajn terminojn kaj vortojn estas plej grava.

En la cetero de la prelego, mi provos amplekse pritrakti la jam-menciitajn aferojn, kaj fine prezentos ideojn por solvi la problemon.

1) Kiel mi antaŭe diris, en la persa nur simplaj verboj kapablas fari derivaĵojn. Pruvo de ĉi tio estas tre facila. Por ekzemplo, konsideru la vorton "نمودن" (nemudan) kiu signifas "montri(ĝi)". De ĉi tiu vorto ni povas akiri kelkajn derivaĵojn:

نمود، نمودار، نموده، نما، نمایان، نمایش، نماینده

Nemud, nemudar, nemude, nema, nemajan, nemajeŝ, nemajande

Kaj ankaŭ aliaj duarangaj derivaĵoj kiuj estas faritaj per plukombini la derivaĵojn kun aliaj afiksoj:

نمایندگی، نمایشگاه، نمایشنامه، نمایشی

Nemajandegi, nemajeŝgah, nemajeŝname, nemajeŝi

Malgraŭ tio, en la moderna persa, la verbo "نمودن" estas tre malofte uzata en sia originala signifo; kiel ekzemple en la fama verso de poeto 'Sadi':

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی

بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی

Anstataŭ la transitivan signifon de نمودن oni nun uzas la kombinaĵon "نشان‌دادن" (neŝan dadan) kaj ĝia netransitiva signifo estas anstataŭigita per "به‌نظر آمدن" (benazar amadan) kaj "به‌نظر رسیدن" (benazar residan) sed tiaj kombinaĵoj estas senfruktaj kaj ne donas la eblecon por produktado de derivaĵoj.

Ni notu, ke se jam de la komenco, nia lingvo montrus la saman emon konstruadi malsimplajn verbojn anstataŭ derivi verbojn el substantivoj, neniu el la jam menciitaj derivaĵoj de la verbo "nemudan" nune ekzistus.

Por alia ekzemplo konsideru la sinonimajn verbojn "فریفتن" (fariftan) kaj "فریب دادن" (farib dadan). Ambaŭ signifas "trompi". La unua estas malnova simpla verbo kiu estas maolfte uzata. La dua estas duparta kombinaĵo kiu ofte uziĝas en la moderna persa. Kompreneble ne eblas akiri derivaĵojn el la dua verbo. Sed, ekzistas la jenaj vortoj faritaj el la unua:

فریفته، فریفتگی، فریب، فریبا، فریبایی، فریبنده، فریبندگی

Farifte, fariftegi, farib, fariba, faribaji, faribande, faribandegi

2) En la moderna persa, oni ne plu povas fari simplajn verbojn. Tio signifas, ke ne eblas fari verbojn el substantivoj aŭ adjektivoj. En la persa, la tendeco estas konstrui plurpartajn verbojn; kaj tiu sistemo uziĝas por farado de novaj konceptoj. Necesas kelkaj ekzemploj por ke la afero fariĝu kristalklara:

En la angla oni faris la verbon "to telephone" el la nomo de la aparato "telephone". Same okazis en la franca kaj uziĝas la vorto "téléphoner". En Esperanto, oni tutsimple faris "telefoni" el telefono. Sed kion ni faris en la persa? Ni konstruis la kombinaĵon "تلفن‌زدن" (telefon zadan). En Esperanto oni povas fari "telefonisto" el telefoni kaj tiel akiri alian vorton. Sed en la persa, "تلفن‌زدن" estas malfruktodona el la vortfarada vidpunkto.

De la vorto "filozofio" oni faris filozofi/ filozofii kiu signifas "rezoni filozofie" aŭ "esplori kaj pritrakti filozofion". Oni faris same en la angla per "philosophise" kaj en la franca per "philosopher". En la araba oni prenis la

vorton "فلسفه" (falsafe) kaj faris verbon el ĝi: تفلسف، يتلفز (jotalfezo, tafalsof). Sed en la persa ni diras "فلسفه‌پرداختن" aŭ "به فلسفه‌پرداختن". Denove kombinaĵo. Kiam irana filozofo d-ro Human Sadr en siaj skribaĵoj faris la simplan verbon "فلسفيدن" (falsafidan), multaj akademianoj protestis kaj asertis ke la termino estas malbonsona kaj ŝajnas kontraŭ-intuicia.

Jen alia ekzemplo: En la angla oni faris la vorton "polarize" el la adjektivo "polar". En Esperanto oni faris polarigi kaj polarizi depende de la scienca signifo. En la persa ni uzas "قطبی‌کردن" (kotbi kardan). Iuj provis uzi la simplan verbon "قطبیدن" (kotbidan) el kiu oni povas derivi multajn novajn vortojn. Sed la plimulto de la kleruloj ne akceptis tion, nomante ĝin "falsa infinitivo" kaj ĉiujn ĝiajn derivaĵojn kiel "falsaĵoj".

Kiel evidentas en la ekzemploj, kiam mi uzas la vorton "kombinaĵo" rilate al verboj, mi priparolas nur tiujn verbojn kiuj formiĝas per kombinado de du aŭ pli da vortoj. Tio ne inkluzivas utilajn verbojn kiuj uzas afiksojn.

Do, mi pensas, ke la ekzemploj klare montras, ke en la persa ni emas fari kombinaĵojn, kaj ke ni rezistas kontraŭ la originala sistemo de la persa en kiu simplaj verboj kreiĝis el substantivoj kaj rezultis je multaj derivaĵoj.

3) La nombro de la simplaj verboj kiujn ni heredis el niaj prapatroj estas malmultega. D-ro Ĥanlari, en sia libro "Historio de la persa Lingvo", listigas ĉiujn simplajn verbojn kiuj estas ankoraŭ uzataj, "inkluzive de la vortoj kiuj foje aperas en skribaĵoj kaj ankaŭ tio, kio uziĝas en parolado."

Entute, troviĝas nur 277 verboj en la listo. Sed se oni pli precize rigardas al la listo, evidentiĝas, ke multaj vortoj nenie uziĝas en la moderna persa. Vortoj kiel:

غارتيدن، آهيختن، اوباشتن، بسودن، چميدن، خستن

karatidan, ahiĥtan, obaŝtan, besudan, ĉamidan, ĥastan

Efektive, la vera nombro estas multe malpli ol tio. En tri apartaj esploroj en Universitato de Teherano, studentoj provis trovi ĉiujn simplajn verbojn kiuj uziĝas en amaskomunikiloj kaj en ĉiutaga parolado. La plej alta nombro kiun ili atingis estas 115.



Se ni malzorgeme kalkulas la malpli uzatajn verbojn, maksimume la nombro estas inter 150 ĝis 200. Tio signifas ke en la persa, nur 200 verboj kapablas produkti derivaĵojn. Katastrofo, ĉu ne?

En la piednotoj de la sama libro, li skribas 'Komparu ĉi tion kun la nombro de verboj en la franca, kiu estas 4160'.

En la angla, fari verbojn el substantivoj estas relative simple. En la vortaro 'Random House', oni povas trovi 16 verbojn sub la vortoj kiuj komenciĝas per la prefikso tele. Ĉi tiuj verboj havas siajn proprajn derivaĵojn:

*Telecast, telecommunicate, telecommute, teleconference, telegram,telegraph, telemeter, telepathize, telephone, teleport, telescope, teleshop, teletype, teleview, televise, telex*

Se ni prenas tion kiel la normon en la angla, ni povas diri ke la tuta nombro de tiaj verboj estas proksimume 23000.

La afero fariĝas ege interesa kiam ni komparas Esperanton kun la persa. Sendube Esperanto estas produktema kaj uzas iun koheran sistemon por vortfarado. Interese, la sama trajto kiu malhelpas al la persa krei derivaĵon, donas al Esperanto grandan potencon: Kombinado.

Kunmetitaj verboj estas ege utilaj en Esperanto; kaj la kreemo de la lingvo restas en ili. Sed kio estas la diferenco de kunmetitaj verboj inter la persa kaj Esperanto? La diferenco estas en strukturo de verboj. En la moderna persa, novaj verboj kreiĝas per la jena metodo:

Substantivo-plus-verbo [la verbo estas ofte "کردن" ('kardan': fari)].

La verbo nomiĝas "malpeza verbo" (angle "light verb") en lingvistiko. Ĝi apenaŭ havas sian propran semantikan enhavon, kaj nur uziĝas por formado de verbo el la substantiva parto. Ĉi tio estas la sola parto de la verbo kiu estos konjugaciita. Ni vidas similan fenomenon en la frazaj verboj (=phrasal verbs) en la angla. Verboj kiel "go up" (supreniri) aŭ "ask around" (demandi al ĉiuj). La diferenco estas tio, ke la angla ankaŭ vaste uzas kunmetitajn vortojn faritajn el afiksoj, sed en la persa la ĉefa emo estas ĉi tiu formo, kaj uzado de afiksoj por kreado de novaj verboj, almenaŭ en

la skribita formo, nur malofte okazas.

Oni eble demandas al si pri la kaŭzoj de la nova tendeco en la persa. Kial en la moderna persa, anstataŭ fari simplajn aŭ kunmetitajn vortojn, ni uzas kombinaĵojn per malpezaj verboj? La kialo estas parte historia. Kiam araboj konkeris Iranon, ili perforte instalis sian lingvon ĉi tie. Sed irananoj rezistis. Kun paso de tempo, multaj fremdaj arabaj vortoj eniris la persan. Ĉar irananoj neniam akceptis tute ŝanĝi sian lingvon, ili provis persigi la fremdajn vortojn kaj fari verbojn el ili laŭ persa stilo. Do, ŝajnas nature ke ili kunmiksis arabajn substantivojn kun "malpezaj" verboj kaj faris kombinaĵojn. Sed tio iom post iom fariĝis uzata ankaŭ rilate al la persaj vortoj, kaj nun ĝi estas la ĉefa metodo por vortfarado.

Do, kiel videblas, la elementoj ne kungluiĝas en unu vorto, kaj la kombinaĵo konsistas el du apartaj vortoj. Sed en Esperanto la strukturo estas malsama, ĉar ne nur verboj kuniĝas en formo de unu vorto, sed ankaŭ afiksoj ludas gravan rolon kiam ili aldoniĝas al la radikoj.

Ĉi tiu trajto ekzistas en la kerno de la persa. Ĝi, same kiel Esperanto, estas aglutina lingvo (nur parte en la leksiko kaj ne en la gramatikaj kazoj), signfante ke ĝiaj vortoj estas formataj ĉefe per aldono de unusignifaj afiksoj. Sed nuntempe la trajto ne estas sufiĉe uzata en la vortfarado. Tio estas specife neglektita en farado de novaj verboj. Ahmad Kasravi estis la unua persono kiu konstatis tiun mankon. Li, kiu estis forte influita de Esperanto kaj ĝia vortfarada sistemo, klarigis pri tio en sia grava libro "زبان پاک" (La pura lingvo) en 1933. Bedaŭrinde multaj lingvistoj rilatigis la verkon al lingvistika purismo kaj tute malakceptis ĝin. Tamen, la influo de la libro en akademiaj rondoj kaj en multaj nove-aperintaj persaj vortoj estas evidenta. Mi pensas ke Kasravi estas la plej miskomprenita lingvisto en la historio de Irano. Kion li faris, estis pli ol nura provo por purigado de la lingvo. Li klasifikis ĉiujn afiksojn kaj montris la kapablon de la persa, kiam ĝi regule faras verbojn el substantivoj kaj uzas ĝiajn afiksojn senescepte; ĝuste kiel Esperato. Li fakte menciis d-ron Zamenhof kaj Esperanton en la antaŭparolo de sia libro. Tiu "purigado" pri kiu li parolis estis pli multa uzado de derivado kaj forlasado de neregulaj esceptoj en la gramatiko. Li opiniis , ke la persa devas funkcii ene de iu kohera vortfarada sistemo, kaj forlasu ĝiajn esceptaĵojn. Tiu pura, kohera, senescepta sistemo kiu inkluzivos ĉiujn aspektojn de la lingvo neniam okazos en la persa; kaj mi ne havas iluzion pri tio. Sed lia propono rilate al vortfarado estas ege trafa; kaj nuntempe grandaj lingvistoj kiel d-ro Mohammadreza Bateni rekomendas simile.

Se ni volas, ke la persa estu konvena por scienco, kaj ke ĝi reakiru sian potencon, ni devas facile fari verbojn el substantivoj per la sufikso ـیدن (idan) kaj ankaŭ laŭregule lasi ĝin krei siajn derivaĵojn. Ekzemple, kiam oni uzas قطبیدن ni devas scii ke tio estas tute ĝusta. Aŭ kiam en la interreto adoleskantoj uzas تلیدن (telidan: telefoni) aŭ چتیدن (ĉatidan: rete babiladi) ni ne moku ilin ĉar ili bone konscias pri la reguloj de siaj lingvo.

Por ŝanĝi la nunan staton, la bezono por lingvoplanado forte sentiĝas. Tio estas tasko de la registaro kiu povas multe influi la lingvajn tendecojn per amaskomunikiloj.

**Noto**:

1) Ahmad Kasravi estis ankaŭ malkaŝema kritikanto de religia superstiĉo. En 1943, li estis murdita en la plej maljusta kaj kruela maniero fare de religiaj fanatikuloj, dum li estis defendanta sin en la kortumo kontraŭ falsaj akuzoj. Lastatempe la registaro de Irano nomis unu el la ĉefaj metroaj stacioj laŭ la nomo de lia murdinto. Li estis unu el la unuaj iranaj Esperantistoj, kaj li fondis la unuan Esperantan asocion en Teherano. Li estas la unua irana lingvisto, en la moderna senco de la vorto.

2) Aglutineco estas relativa koncepto. Ekzemple, aglutineco de la persa estas 34%, angla 30% kaj Esperanto 99.9%.

3) Rilate al la vorto "telefonisto", fakte, ni havas la vorton "تلفنچی" (telefonĉi); sed "–ĉi" estas turka sufikso kaj la kunmetaĵo ne devenas de la verbo "تلفن زدن". Kiel mi antaŭe diris, la verbo mem estas senfrukta, kaj ne donas sian propran derivaĵon.

4) Mi uzis la jenajn fontojn:

- Lingvistikaj aspektoj de Esperanto (John Wells)
- Persa, ĉu senfrukta lingvo? (Mohammadreza Bateni)
- La pura lingvo (Ahmad Kasravi)






**Verkis: Nasrin Ghorbani**



**Elpersigis: Saeed Nami**

*Ĉi-nokte mi estingis kvindektrian vivkandelon, Kandelo klara kiel horizonto kaj varma kiel suno,*

*Ĉi-nokte, post kelkaj jaroj, mi akiris tempon por sole esti kun mi mem, kaj rigardi al la plej profundaj tavoloj de mia animo.*

*Kaj vidi ke mi estas nek printempo nek aŭtuno. Eble mi estas unua monato de la aŭtuno; tiu, kiu ankoraŭ tenas insiste branĉojn printempajn kaj ne kredas printempan foriron.*

*Sed mi bedaŭras, ĉar mi jam scias ke oni devas fari ĉi tiujn ŝanĝojn ĝis oni iĝos perfekta homo.*

*Kvankam la fruveninta vintro sidiĝis kelkajn jarojn pli frue sur miaj haroj! Sed ankoraŭ ili estas tiel belaj.*

*Ĝi sidiĝis kaj rememorigas al mi pasadon de la vivo; sciigante ke mi estas ne tiel juna por esti emociplena, kaj ne tiel maljuna por esti indiferenta pri estonto.*

*La vivo metis du kontraŭajn spegulojn vidalvide al mi, ke mi rigardu al la vizaĝo: jam ne plu tiom juna, kaj blankajn harojn, kaj mi memoru aŭtunajn tagojn.*

*Kaj mi ŝatas ĉi tiun spegulon. Ĉiam, kiam mi retiras miajn rememorojn, mi sentas la plej profundan bedaŭron en mia koro.*

*Mi kvazaŭ kutimus bedaŭri nehavaĵojn kaj ne scii la valoron de havaĵoj.*

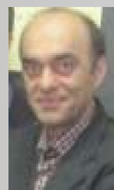
*Kvazaŭ mi forgesus pasintecon, kiam mi estis deziranta edziĝi kaj plezuri la momentojn de familia vivo.*

*Sed hodiaŭ mi legis duonon de mia viv-libro. El ĉi tiu hasta legado, mi ne multe kontentas.*

*Mi jam forgesis, ke la koloroj de miaj sopiroj ŝanĝiĝas. Mi forgesis; hodiaŭ mi rigardis al la mondo tra la fenestro.*

# Proksimiĝantaj Psikologio kaj Mistikismo

Artikolo surbaze de prelego far Ahmad R. Mamduhi en 28a de majo 2012, en Irana Esperanto-Asocio (IREA), en Tehrano, Irano



***(la fina parto)***

## Malnovaj kaj Novaj Geviroj laŭ Zukav

Zukav distingas la "Malnovan Viron" (kvin-sensa, protektanta, provizantoa) kaj la "Malnovan Virinon" (kvin-sensa, infanoportanta, dommastrina), kiuj interligiĝas en geedziĝo por plialtigi probablecojn de pluvivado kaj komfortado, disde la emerĝanta "Nova Viro" (multsensa, intuicia, emocie konscia) kaj la "Nova Virino" (multsensa, kapabla en ĉiuj elektitaj klopodoj), kiuj interligiĝas en nova speco de rilato por krei aŭtentan potencon kaj helpi unu la alian por kreado de aŭtenta potenco. Li nomas tian rilaton "spirita partnereco" kaj difinas ĝin kiel "partnerecon inter egaluloj por la celo de spirita kreskado. " Laŭ Zukav, "spirita kreskado nun postulas rilatojn inter substanco kaj profundo"[1] kaj nur spiritaj partnerecoj povas apogi ĉiujn multsensajn individuojn (ne nur parojn) en kreado de aŭtenta potenco.

## Universala Homo laŭ Zukav

Kaj fine, Zukav vidas la "Universalan Humanon" kiel la finfinan potencialon de la emerĝanta multsensa humano – homo, kiu estas "super nacio, religio, raso, sekso, kaj ekonomia statuso; civitano de la Universo, kies fideleco/civitaneco estas al Vivo unue kaj al ĉio alia due."



## 5-3- Esther Hicks: Abrahamoj

Esther Hicks (naskita Esther Weaver) estas usona inspira preleganto kaj furoranta verkisto. Ŝi kun-verkis naŭ librojn kun sia edzo Jerry Hicks, prezentas atelierojn pri la Leĝo de Altiro[2] kaj aperis en la unua publikado de la filmo *La Sekreto*. La libroj de la Hicks-oj, inkluzive de la furoranta serio *La Leĝo de Altiro*, estas - laŭ Esther Hicks - "tradukitaj de grupo de ne-fizikaj unuoj nomitaj Abraham". (Hicks priskribas kion ŝi faras kiel frapetado en "senfina inteligenteco").



Esther kaj Jerry Hicks en 2007

## Instruoj de Abraham–Hicks

Esther Hicks diras ke ne-fizikaj uloj nomitaj Abraham parolas tra ŝi, kaj ke ŝiaj instruoj (referitaj kiel Abraham-Hicks-instruoj) estas bazitaj sur tiu sperto. La bazoj de la instruo inkludas tion ke:

1- Homoj kreas siajn realaĵojn tra siaj pensoj,
2- Emocioj konstante gvidas homojn direkte al kie ili volas iri,
3- Vivo laŭsupoze estas ĝojo.

- La esenco de la instruoj de Abraham-Hicksoj ekde 1986 estis prezentita jene:
- Individuoj estas fizikaj etendaĵoj de la ne-fizikaj.
- Homoj estas en siaj korpoj ĉar ili elektis esti.
- La bazo de vivo estas libereco; la celo de vivo estas ĝojo.
- Homoj estas kreintoj; ili kreas per siaj pensoj.
- Kion ajn homoj povas imagi estas ilia, por esti, por fari, aŭ por havi.
- Individuoj elektas siajn kreaĵojn samkiel ili elektas siajn pensojn.
- Emocioj indikas kion homoj estas kreantaj.

- La Universo adoras homojn; ĝi elscias iliajn intencojn.
- Individuoj devas senstreĉiĝi en sia natura bonfarto, kaj scii ke ĉio estas bone.
- Vivo ne devas esti lukto, sed procezo de permesado/lasado.
- Homoj estas kreintoj de "pens-vojoj" sur iliaj unikaj "padoj de ĝojo".
- Agoj kaj mono estas kromproduktoj de fokusado sur ĝojo.
- Individuoj povas foriri el sia korpo sen malsano aŭ doloro.
- Homoj ne povas morti; iliaj vivoj estas eternaj.

### *Sekreto: La Leĝo de Altiro*



William Walker Atkinson (1862 - 1932) estis advokato, komercisto, eldonisto, kaj verkisto, same kiel okultisto kaj usona pioniro de la Nova Penso movado.

Granda parto de la laboro de Hicks centriĝas ĉirkaŭ la Leĝo de Altiro[3], koncepto priskribita en la fruaj 1900-aj jaroj far William Walker Atkinson (1862-1932), en lia libro Pensa Vibrado[4] aŭ la Leĝo de Altiro en la Penso-Mondo (1906).

## 6- Mistikismo Emiĝanta al Scienco

En tiu ĉi parto ni pritraktos 3 nuntempejn sukcesajn mistikulojn, en kies verkoj ĉeestas ankaŭ sciencaj aŭ fizikaj ideoj/kredoj aŭ/kaj ilia metodo por montri/pruvi siajn starpunktojn kaj trovitaĵojn estas scienca. Estas tre interese ke ankaŭ iliaj verkoj jam tradukiĝis, eldoniĝis kaj eĉ instruiĝas en multegaj landoj tra la mondo. Probable unu kialo malantaŭ ilia populariĝo estas tio, ke la nuna popolo - pro sia scienca edukiĝxo - emas nur al tio, kio estas sciencmetode ellaborita kaj prezentata.

### 6-1- Mikao Usui: Rejkio aŭ Energi-kuracado



Mikao Usui (臼井甕男, 1865-1926, ofte *Usui Mikao* en la japana) estis la budhana fondinto de formo de spirituala praktiko konata kiel Rejkio[5] (霊気) en 1922, utiligita/ata kiel komplementa terapio por la traktado de fizikaj, emociaj, kaj mensaj malsanoj. Laŭ la surskribo sur lia memoroŝtono, d-ro Usui instruis Rejkion al pli ol 2000 homoj dum sia vivdaŭro. Dek ses el tiuj studentoj daŭrigis siajn trejnadojn kaj atingis la *Shinpiden*-nivelon, nivelo ekvivalenta al la okcidenta tria grado, aŭ Majstro/Instruisto-nivelo.



D-ro Mikao Usui, Kreinto de Rejkio

### Bazoj/Kredoj de Rejkio

Rejkio uzas teknikon ofte nomitan *palma kuracado* kiel formo de komplementa kaj alternativa medicino kaj estas foje klasifikita kiel *orienta medicino* fare de kelkaj profesiaj korpoj. Tra la uzo de tiu tekniko, terapiistoj postulas transdoni kuracantan energion en la formo de *ki* tra la palmoj.

Rejkio-instruo asertas ke Rejkio :

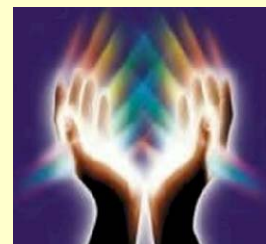
- estas neelĉerpebla
- povas indukti kuracantan efikon.

Rejkiaj Terapiistoj asertas ke:

- kiu ajn povas akiri aliron al tiu energio per agordada[6] procezo aranĝita fare de Reikia Majstro.

Rejkio estas priskribita fare de ties anoj kiel:

- Holisma terapio, kiu helpas la homon resanigante fizikajn, mensajn, emociajn kaj spiritajn malordojn.



Homaj manoj: transigantoj de kosma energio laŭ Rejkio

La kredo estas ke la energio fluos tra la manoj de la terapiisto sur kie ajn la manoj estas metitaj, aŭ tenitaj proksime de potenciala ricevanto.

Kelkaj instrumetodoj emfazas la gravecon de la intenco de la terapiisto aŭ ĉeeston en tiu procezo, dum aliaj asertas ke la energio estas tirita per la vundo/malsano de la ricevanto por aktivigi aŭ plifortigi la naturajn kuracajn procezojn. Plue, la kredo de Rejkio estas tio ke la energio estas "inteligenta", signifante ke la Rejkio scias kiujn partojn/ organojn de la korpo resanigi, eĉ se la manoj de terapiisto ne estas metitaj sur/apud la koncerna(j) korpoparto(j).




**Ĉakroj kaj meridianoj de homa korpo ludas graven rolon en energi-proceduro.**

## 6-2- Don Miguel Ruiz: Mistikismo de Toltekoj

Don Miguel Ángel Ruiz (naskita en 1952), pli bone konata kiel Don Miguel Ruiz, estas meksika verkisto de Nova-Epokaj spiritistaj kaj neoŝamanistaj tekstoj. Liaj instruoj estas signife influitaj per laboroj de Carlos Castaneda.

### Carlos Castaneda

Carlos Castaneda (angligita de *Castañeda;* 1925-1998) estis Peru-naskita amerika antropologo kaj verkinto. Komencante kun *La Instruoj de Don Juan*[7] en 1968, Castaneda verkis serion de libroj kiuj priskribas lian trejnadon en ŝamanismo. La libroj, rakontitaj en la unua persono, pridiras liajn travivaĵojn sub la kuratoreco de Yaqui "Viro de Scio" nomita Don Juan Matus. Liaj 12 libroj vendiĝis pli ol 8 milionojn da kopioj en 17 lingvoj.

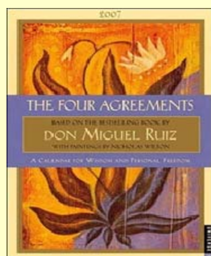


**Don Miguel Ruiz, tolteka ŝamano kaj kuraculo kaj lia inspirinto/influinto Carlos Castaneda**

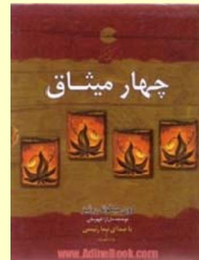
Li fondis Cleargreen, organizaĵo kiu antaŭenigis tensegritio[8], laŭdire tradicia Tolteka reĝimo de spirite potencaj ekzercoj.

La tolteka kulturo estas antikva mezamerika kulturo, kiu regis ŝtatan centron en Tula de Allende en la frua post-klasika periodo de mezamerika kronologio (800-1000 CE).

La posta aztekoa kulturo vidis la toltekojn kiel siajn intelektajn kaj kulturajn antaŭulojn.






**La Kvar Interkonsentoj, la ĉefverko de Ruiz aperis ankaŭ en la persan[9] kaj papere kaj cifere kaj voĉlege (akireblaj ankaŭ rete).**

## La Kvar Interkonsentoj

Lia plej fama kaj influa verko de Ruiz, *La Kvar Interkonsentoj*, estis publikigita en 1997 kaj vendiĝis ĉirkaŭ 4 milionoj da kopioj. Ĝi estis prezentita en la *Oprah* televidspektaklo, kaj rekomendas personan liberecon de interkonsentoj kaj kredoj ke ni faris kun ni mem kaj aliaj kiuj kreas limigon kaj malfeliĉon en niaj vivoj.

## Kvar Interkonsentoj

La Kvar Interkonsentoj estas:

1. Estu nepekiva/perfekta per viaj vortoj.
2. Ne prenu ion ajn persone.
3. Ne Supozemu ion.
4. Ĉiam faru vian plej multan klopodon.

## La Kvina Interkonsento

La filo de Don Miguel Ruiz poste publikigis daŭrigan verkon, *La Kvina Interkonsento*, kiu aldonas plian interkonsenton:

La 5-a interkonsento:
Estu dubema, sed lernu aŭskulti.

## 6-3- M.A. Taheri: Ringa Mistikismo

Mohammad Ali Taheri (1956-) fondinto de nova spirituala praktiko konata kiel Ring-Mistikismo, kiu i.a. estas utiligata kiel komplementa terapio por la traktado de korpaj, mensaj kaj psikaj malsanoj. La fizika korpo kaj ties resanigo/plifortigo laŭ Ringmistikismo estas plej facila/primitiva temo. Kio plej serĉatas en tiu ĉi nova skolo de irana mistikismo estas spirtuala transcendado de la homa spirito.





**M. A. Taheri bazigis sian skolon sur la irana antikva mistiksimo kaj instuoj de famaj mistikuloj kiel Rumi.**

Laŭ la sistemo, kiun li desegnis, ĉiu persono povas mastriĝi proksimume post 1 jaro, kaj se deziranta, ekinstrui ĝin al aliaj. Por kapabliĝi kuraci sin kaj aliajn sufiĉas pasigi nur la unuan klason (el la entute ok klasoj plus du paralelaj klasoj nomataj Defenda Radiado kaj Psimentologio)[10], nomata en la persa *Fara-Darmani* (Super-kuracado).

## Ideoj de Ring-mistikismo

Laŭ la ringmistikismo, tiun ĉi mondon regas du fortoj: negativa kaj pozitiva. Homo en ĉiu ajn momento povas esti nur en unu fazo, aŭ negative aŭ pozitiva. Kiam vi estas en la pozitiva fazo aŭ stato, nenio negativa povas havi malbon-efikon sur vi. Ankaŭ validas la inverso: kiam vi estas en la negativa, nenion pozitivan vi povas absorbi.

Metafizaj fortoj povas esti utiligataj kaj per la negativa kaj per la pozitiva flankoj/retoj. La celo de Ringmistikismo estas teni la disĉiplojn en la pozitiva stato kiel eble plej ofte helpe de metafizikaj fortoj pere de Ringoj al kiuj nur la disĉiploj povas konektiĝi.



**Laŭ la Ring-Mistikismo, la nunan mondon konsistigas dupolusa sistemo: pozitiva kaj negativa flankoj.**

## Super-kuracado

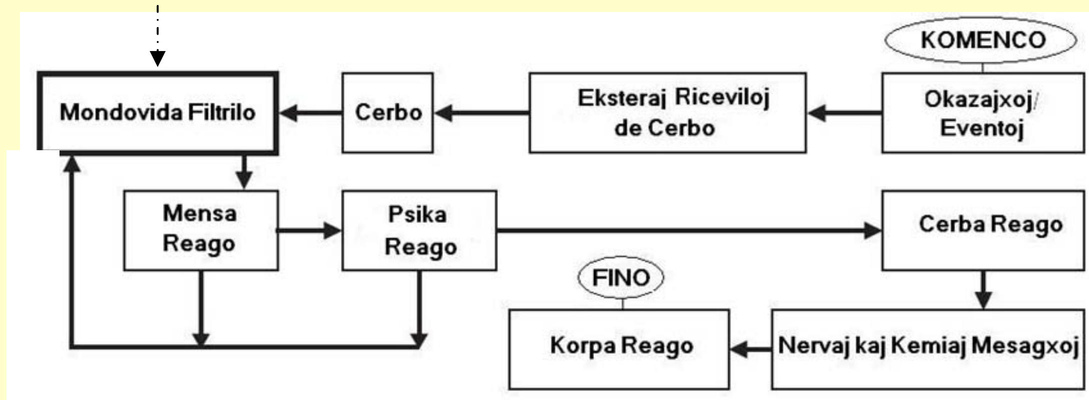
Super-kuracado (*Fara-darmani* en la persa) nomiĝas tiel, ĉar ringmistikistoj kredas ke pere de medikamentoj ofte oni provas nur forigi doloron/malsanon, sed pere de Fera-darmanio oni forigas la estiganton de la doloro/malsanon (ĉefe per modifado de Mondovida filtrilo, kies klarigon vi vidos sube). Plue, ili kredas fortan interagon/interefikon inter korpo, menso kaj psiko: bonfart(ig)o de ĉiu el ili bonfartigas aliajn du, kaj male, malbonfart(ig) ado de .... Ili similigas tiun ĉi trion al tripeca pilko: ĉia frapo sur kiu ajn peco, ekmovas la tutan trion (pilkon).

Ringa Mistikismo bazigas sin sur la Kosma Konscia Reto kaj pro tio nomiĝas ankaŭ Kosma Mistikismo. Pere de simpla konektiĝo kun la Reto, oni povas utiligi kuracon kaj plifortiĝon ĉu korpan ĉu mensan, ĉu psikan.

## Kiel Ni Reagas laŭ Ring-Mistikismo

Por montri sciencan aliron de tiu ĉi nova irana mistikisma skolo, kiel ekz-o, en la suba figuro ni vidas kiel ni homoj reagas al la sentataj okazaĵoj laŭ ringmistikismo:

**La individua sinteno rilate al la travivaĵoj**




**Kiel Ni Reagas laŭ Ring-Mistikismo (Scienca Aliro en Nova Irana Mistikisma Skolo)**
Fonto:Taheri, M.A., *Bineŝe Ensan* (La Homa Mondovido), Tohfe Eldonejo, 122pp., p.14, elŝutita el: www.parsbook.org.

Kiel videblas en la figuro, la Mondovida Filtrilo ludas tre gravan rolon, kaj fakte laŭ tio nia reago povas treege varii. Ĉia eraro en onies mondovido, povas estigi konflikton/kontraŭaĵon en oni, kaj sekve malsanigi onin mense kaj psike (kaj sekve korpe).

Ringmistikismo asertas ke eblas ŝanĝi/modifi tiun ĉi filtrilon kaj tiel faciligi la bonvivadon kaj transcendadon. Do ringmistikismo kredas ke tute kapablas superigi la homajn kapablojn kaj kapacitojn, kaj fizike kaj metafizike.

## Psimentologio

Tiu ĉi parto de Ringmistikismo okupigxas ĉefe pri psikaj kaj mensaj resanigado kaj plifortigado. Laŭ tiu ĉi mistikismo ĉio estas el konscio, nome enegio kaj materialo mem estas el konscio. Do per nura traktado de konscio (psiko kaj menso) oni povas efiki ankaŭ materialan korpon – kio eblas per Super-kuracado. Tamen pere de psimentologio kaj ties ringoj eblas ŝanĝi/modify ankaŭ psikajn kaj mensajn aferojn, ekz-e dormadon/sonĝadon aŭ diversajn kutimojn kaj alkutimigxojn, i.a. al narkotaĵoj kaj fumado. Ĝenerale, homoj ofte havigas al si ripetajn kutimojn, kaj sekve de tio, se iam ne eblas al ili ripeti tion, ili povas

ekhavi mensajn kaj psikajn problemojn. *Bonjad* en la persa signifas fundamenton, kaj unu el gxiaj signifoj en la persa estas tio, kun kio ĉiu novnaskito envenas nian mindon kaj ne estas genetikaĵo tra gepatroj. Psimentologio asertas, ke povas modifi la bonjadon* ankaŭ.

**2012a Defiado**

Laŭ ringmistikismo la jaro 2012 estas kiam la du flankoj (nagativa kaj pozitiva) tre klare defias unu la alian. La negativa, nome la Potenca aŭ Forta Mistikismo, provas ekregi la mondon pere de perforto kaj superigi iujn relative al aliaj, dum la pozitiva, nome Perfektema aŭ Ringa Mistikismo strebas por indukti la paceman transcendan aliron sur la homaron, kaj tiel konduki al dezirinda unueco.

**7- Konkludo**

- Ju pli ni iras malantaŭen en la historion, des pli foriĝas fiziko kaj metafiziko unu de la alia.
- En la nuna tempo ili multe proksimiĝis unu al la alia.
- Unu kialo por tio estas plivastiĝo de fiziko, dum alia kialo estas pli sci(enc)iĝo de la metafiziko
- Samo aŭ saimilo validas ankaŭ por psikologio kaj mistikismo grandparte.
- Multaj nuntempaj sciencistoj iel kaj iom mistikiĝis.
- Muktaj mistikuloj nuntempaj pli science prezentas siajn diraĵojn/trovitaĵojn.
- Espereble per homa ekipiĝo per ambaŭ ili, progresrapido de la homo plialtiĝos okulfrape.

**Kompara Tabelo**



| Fako | Kreinto/ Kreaĵo | Ĉefa ideo | Devena lando | Ekesta dato/ bazita sur | Altruismo | Kion fari por plialtiĝi |
|---|---|---|---|---|---|---|
| Psikologio | Debbie Ford/ Ombra Proceduro | Ombra proceduro | Usono | 1998/ Jung | Gravigi ankaŭ aliulojn kaj la socion | Neniigi misinstruojn de aliaj |
| | Gary Zukav/ Aŭtenta Potenco | Aŭtenta Potenco | Usono | 1989/Orienta mistikismo | Gravigi sian idividuon | Ekregi sin mem sendepende de la ekstera mondo |
| Pli psikologio ol mistikismo | Esther Hicks/ Abrahamoj | Abrahamoj/ Anĝeloj | Usono | 1986/ Abrahamidaj religioj | Gravigi ankaŭ aliulojn kaj la socion | Aŭskulti al Abrahamoj |
| Pli mistikismo ol psikologio | Makao Usui/ Rejkio | Kosma energio | Japanio/ Ĉinio | 1922/ Budismo | Gravigi ankaŭ aliulojn kaj la socion | Zorgi pri egativa/pozitiva energioj |
| Mistikismo | Don Miguel Ruiz/ 4 konsentoj | 4 konsentoj | Meksikio | 1997/ instruoj de Toltekoj | Gravigi ankaŭ aliulojn kaj la socion | Forigi parazitojn kaj mem regi sian vivon |
| | M.A. Taheri/ Ringa Mistikismo | Konektantaj ringoj | Irano | Ĉ. 1980/ instruoj de irana mistikuloj kiel Rumio kaj Hafezo | Gravigi ankaŭ aliulojn kaj la socion | Eliĝi negativan fazon/eligi neorganikajn virusojn |

**Fontoj:** 1- Zukav, Gary (2010). Spiritual Partnership. Harper One. ISBN 978-0-06-145850-
2- Law of Attraction 3- Law of Attraction 4- Thought Vibration 5- Reiki, Angla elparolo: /reɪki
6- atunement 7- The Teachings of Don Juan 8- Tensegrity
9- http://novinketab.com/?GID=0FFB340425F74356BEAB3817BD8E70F9&AKH=546
10- Psik-mens-ologio, kio okupiĝas pri kuracado de psikaj kaj mensaj malsanoj.
11- http://epo.wikitrans.net/ 12- http://en.wikipedia.org/ 13- http://eo.wikipedia.org/

# La arĝento-reĝo





K. Sayadpour

*"Fi al tiu kolesterolo! Se tiu grasaĉo ne troviĝus multe en mia sango, mi ne devus tiom frumatene vekiĝi kaj sporte kuri." "Pli malbone estas tio ke mi proksimiĝas al tiu odoraĉa loko."*

*Jes. Mi kurante jam atingis la lokon kie kolektiĝas kloakoj de la kvartalo.*

*"Sed kion faras tiu homo?" Mi vidis personon eltirantan kelkajn pakaĵojn el la kloakoj, kiu ekforiris vidinte min. Estis interese. Kio estis en tiuj pakaĵoj? La afero ŝajnis stranga. Do mi reveninte hejmen telefonis al la polico kaj raportis ĉion.*

***

Pasis kelkaj semajnoj ĝis kiam tiu enigmo solviĝis. Temis pri riĉulo nomata Arĝento-reĝo. La plejmulto de la arĝento-bazaro de la lando apartenis al li. Mi legis en ĵurnalo pri lia arestiĝo. La ceteron de la eventoj mi rakontas laŭ lia intervjuo:

"Mi diplomiĝis antaŭ kelkaj jaroj pri biologio sed kiel aliaj samuloj mi ne trovis taŭgan laboron. Ekde miaj studjaroj mi sciis ke la besta retino ensorbas arĝenton por siaj funkcioj. Ankaŭ mi sciis ke la homa feko enhavas malmultan kvanton da arĝento. Do, mi metis kat-kadavron en duon-tralasiva pakaĵo kaj metis ĝin en la kloako de mia hejmo. Post dek tagoj mi prenis ĝin kaj mirinde mi trovis du arĝento -globojn en la pakaĵo. Ja tio funkciis. Do mi daŭrigis la aferon. Unue pli da katoj en mia-hejma kloako, poste en pli grandaj kloakoj kaj pli da bestoj, kaj tiel plu ĝis kiam mi sukcesis kolekti tiom multe da arĝento."

Tiel, simpla biologo fariĝis Arĝento-reĝo. Li vere kreis imperion konsistantan el multaj personoj: ĉasistoj kiuj mortigis vagabondajn hundojn, katojn kaj musojn; tiuj kiuj metis la kadavrojn en la kloakoj kaj poste prenis ilin; kaj tiuj kiuj ekstrakis arĝenton. La afero daŭris ĝis kiam leviĝis suspektoj. La oficistoj en la buroo pri vagabondaj bestoj ĉe la urbodomo miris pri granda malkresko en la nombro de tiaj bestoj. Ankaŭ aliaj arĝento-komercistoj miris de kie Arĝento-reĝo provizas sin per tiom granda kvanto da arĝento. Li nek havis minejon nek importis la mineralon. Ili raportis tion al la polico. Mia raporto ankaŭ kontribuis al la sukcesa solvo de la afero.

***

La juĝado pri lia proceso daŭris longe pro la komplika kaj ne-ordinara kazo kaj abundo de la personoj kaj instancoj kiuj iel rilatis al la afero. Mi pensas, ke li subaĉetis multajn personojn pro tio ke la fina decido estu favora al li. Jen la fina juĝo pri li:

1- La akuzito estas kulpa pro ne registrigi sian malkovron.

2- La akuzito estas kulpa pro kaŝa uzado de la kloakaĵoj, kiuj apartenas al la urbodomo.

3- La akuzito estas kulpa pro senpermesa ĉasado en la urbo.

4- Oni admiras la akuziton pro liaj utila malkovro kaj helpo redukti la nombron de vagabondaj bestoj.

La akuzito devas pagi 4 milionoj da dolaro al la ŝtata kaso kaj registrigi sian malkovron. Aldone, la kloakaĵoj apartenas al la urbodomo kaj por utiligi ilin kiel ajn oni devas akiri permeson.

Arĝento-reĝo revenis al sia regno sed ĉi-foje tute leĝe. Li pagis la pun-monon kaj registrigis sian malkovron kaj tenis la rajton por ties ununura uzo ĉe si mem.

Nun li pagas multe por uzi kloakaĵojn al la urbodomo sed ankoraŭ restas sufiĉe multa kvanto por li mem. Oni respektas lin multe ĉar la urbodomo uzas almenaŭ procenton da liaj pagoj por plibonigi la aspektojn de la urbo. Aliflanke oni apenaŭ povas trovi malutilajn bestojn kiel vagabondajn hundojn, katojn kaj musojn sur la stratoj.